



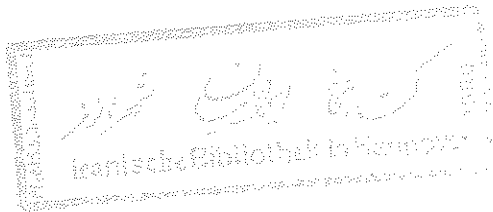
رهائی

در این شماره :

• رژیم ولایت فقیه، یک رژیم
ضد تثبیت

• "انقلاب" پنجم
یا گروگانگیری دوم

نشریه
سازمان وحدت کمونیستی
دوره سوم شماره ۳
تیرماه ۶۲



بحث تثبیت یا عدم تثبیت رژیم ولایت فقیه، بیش از یک سال قبل، در بهمن ۱۳۶۰، در دستور کار سازمان قرار گرفت. • ولی تقارن این بحث با اوج سرکوب سازمانهای سیاسی و ضرورت تغییرات متناسب با آن در سازماندهی و بحثهای تبعی این امر، و سپس جا افتادن سازماندهی جدید و مکانیسمهای آن تا مدتی این بحث را تحت الشعاع قرار داد. • تا اینکه بالاخره با انتشار دوره‌ی جدید رهائی تصمیم به جمع بندی بحث گرفتیم. • ولی طولانی شدن بحث طبعاً برخی حاشیه روی‌ها را سبب شده بود که امر جمع بندی و تنظیم مطلب را دشوارتر می ساخت. • به این خاطر در فاصله‌ی انتشار و شماره‌ی اول این دوره به این مسئله پرداختیم. ما علیرغم گذشت این مدت از طرح مسئله، هنوز بحث موضوع را ضروری میدانیم، زیرا بنظر ما تعیین و اعلام نظر درباره‌ی وضعیت رژیم و امکان تثبیت آن در تعیین تاکتیکهای چپ و نحوه‌ی شرکت در مبارزه و سازماندهی، آن مهم است. • به همین خاطر است که ما در شماره‌های گذشته‌ی این دوره از رهائی نیز کوشش خود را حول این امر متمرکز کردیم. • بررسی وضعیت اقتصادی رژیم، مسئله‌ی جنگ و عواقب آن برای رژیم، وضعیت عمومی سیاسی و اجتماعی رژیم و اپوزیسیون کارمایه‌های اصلی مقالات شماره‌های گذشته را تشکیل میدادند. • به همین منوال در این شماره هم بحث را از زاویه‌ی تثبیت یا عدم آن دنبال می کنیم. • مقاله‌ی حاضر منعکس کننده‌ی نظر سازمان نیست، هر چند برخی رفقا معتقدند که وضعیت رژیم نه از زاویه‌ی تثبیت یا عدم تثبیت، بلکه از زاویه‌ی پاسخ مشخص به امکان سرنگونی آن در زمان معین بایست بررسی گردد. •

مقاله‌ی دیگر این شماره به بررسی وجهت گیری جدید رژیم در روابط بین المللی و سرکوب حزب توده در پیامد این جهت گیری اختصاص دارد. •

رژیم ولایت فقیه، یک رژیم ضد تثبیت

در بهمن ۶۰ وقتی مقاله‌ی "رژیم ولایت فقیه، یک رژیم ضد تثبیت" به بحث داخلی سازمان گذاشته شد، سرکوب‌های خونین رژیم ضد بشری بر علیه نیروهای سیاسی در اوج خود قرار داشت. شکست برنامه‌ها و حرکات مجاهدین در ماه‌های پیش از آن دیگر مسجل شده بود، و کشته شدن موسی خیابانی و ۲۱ تن دیگر از مجاهدین، چند روز پس از تهیه پیش‌نویس مقاله آن قضاوت را بیشتر تأیید کرد. توده‌های چپ و مجاهدین از شدت ضربات کوبنده رژیم سردرگم و گیج و آشفته بودند. و تبلیغات رژیم در مورد "تثبیت" خود گوشه‌ها را کمر میکرد. در چنین شرایطی ما این بحث را پیش کشیدیم که رژیم ولایت فقیه ماهیتاً یک رژیم ضد تثبیت است و این خصلت آن از ویژگیها و مشخصات آن ناشی میشود. یعنی خصائلی که بدون آنها رژیم را دیگری توان رژیم ولایت فقیه نامید. در آن موقعیت قصد ما از طرح مسئله نه تقویت روحیه‌ها، بلکه توضیح علل تثبیت نشدن رژیم، و خصلت ضد تثبیت آن بر اساس بنیادهای واقعی اجتماعی و با تحلیل مشخص از وضعیت رژیم بود.

در آنجا چون همیشه قصد ما این بود که نشان دهیم پدیده‌ی رژیم ولایت فقیه، و بسیاری دیگر از پدیده‌هایی را که جنبش چپ با آنها روبروست نمیتوان با استفاده از نقل قول از نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین و غیره تحلیل کرد. حداکثر و بهترین استفاده‌ای که میتوان از آنها برد، کاربرد روش تحلیل و برخورد آنها به مسائل است. تحلیل پدیده‌ها همواره باید با مطالعه‌ی شرائط مشخص انجام پذیرد و نه با کاربرد قالبهای از پیش ساخته، که این دومی، فقط در زمینه‌ی تکنیک قابل استفاده است و نه تحلیل از شرایط اجتماعی. تا زمانیکه جنبش چپ ما دست از "نقل قول گرائی" نکشد و به تحلیل مستقل و مشخص، که وجهه مشخصه مارکسیسم است، نپردازد هرگز قادر به پاسخ واقعی به مشکلات و معضلات اجتماعی نخواهد بود و بر آن، آن خواهد رفت که تا کنون رفته است: شکستهای پی‌درپی و عمده شدن نیروهای دیگر اجتماعی.

از موضوع دور نشویم. در آنجا قصد ما بررسی و مطالعه‌ی پدیده‌ای شوم و ضد تاریخی بنام رژیم ولایت فقیه و تضادهای لاینحل درونی آن بود که مرگ قطعی آنرا نتیجه می‌گرفت. این هم اعتقادی نبود که در بهمن ۱۳۶۰ پیدا شده باشد. این اعتقاد را از قبل از قیام هم داشتیم و در دو نوشته به جوانبی از آن پرداخته بودیم (۱). مشاهدات ما پس از قیام هر روز تأییدی دیگر بر این نظر بود: شکست باززگان، حادثه جوئی‌های چمران در مرز عراق، خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا درست قبل از فرارندم قانون اساسی حاوی اصل قرون وسطائی ولایت فقیه، جنگ رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران و عراق، حملات متعدد و وحشیانه به کردستان و قتل عام خلق کرد، تلاشهای متعدد در تحمیل حجاب اجباری بر زنان،

۱- نگاه کنید به رهایی شماره‌ی ۳، دوره‌ی اول، آذر ۱۳۵۷ که بعداً با عنوان "نقش روحانیون در گذار قدرت" چندین بار چاپ شد، و همچنین "قانون اساسی، شمشیر جویین مبارزه"، جلد اول، مقدمه، آذر - دی ۱۳۵۷.

سرکوب خلق عرب خوزستان و خلق ترك در آذربایجان و صدها ماجرا و حادثه که بطور تصنعی در جامعه آفریده می شد .

با این اهداف بود که بحث را طرح کردیم . مقاله حاضر گرچه همان مقاله‌ای نیست که به بحث درونی گذاشته شد ، ولی تزه‌ای اساسی آن تخییری نکرده‌اند و همانطور که مشاهده خواهد شد بسیاری از اشارات و فاکت‌های مورد استناد آن هم متعلق به زمان نگارش اولیه‌ی آنست .

مدخل

اصول عام تئوریهای مارکس در کاپیتال (چاپ اول ۱۸۶۷) از مطالع‌ی جامعه انگلستان استنتاج شده بود که ۲۰۰ سال پیش از آن اولین انقلاب بورژوا دموکراتیک تاریخ را پشت سر گذارده بود (۱۶۴۰) ، و قبل از آنهم فتودالیسم بمدت دو قرن (قرون ۱۵ و ۱۶) در آنجا در حال احتضار بسر می برد . مبنای مطالع‌ی مارکس يك جامعه پیشرفته بورژوائی (صنعتی) بود که سه ربع قرن پیش از آن (در اواخر قرن ۱۸) اولین انقلاب صنعتی جهان در آن انجام گرفته بود .

در سال ۱۸۵۰ ، پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ ، دولت آلمان به الغاء مناسبات ارباب - رعیتی در آن کشور پرداخت . این " انقلاب از بالا " بسیار شبیه به " انقلاب می جی " در ژاپن در ۱۸۶۶ و " انقلاب سفید " شاه در ۱۳۴۱ است . این نوع دگرگونی مناسبات فتودالیسی توسط مارکس و مارکسیستها " راه دوم " ، یا " راه پروسی " ، یا " راه آسیائی " هم نامیده شده است در مقابل " راه اول " ، یا " راه انگلیسی " ، یا گذار از فتودالیسم به سرمایه داری از طریق " انقلاب از پائین " یعنی انقلاب بورژوا دموکراتیک نظیر انقلاب ۱۶۴۰ انگلستان و ۱۷۸۹ فرانسه (۲) . مارکس می نویسد :

در میان آلمانها ، در آنجا که تولید سرمایه داری کاملاً پا گرفته است (مثلاً در کارخانه ها به معنای واقعی آن وضعیت بسیار بدتر از انگلستان است زیرا در آنجا قوانین کارخانه که بعنوان خنثی کننده عمل کند ، وجود ندارد . در تمام زمینه های دیگر ، ما (آلمانها) مانند تمام غرب قاره اروپا ، نه تنها از توسعه ی تولید سرمایه داری بلکه همچنین از فقدان توسعه کافی آن رنج می بریم . در کنار مصائب عصر کنونی ، يك سری کامل از مصائب موروثی زائیده ی بقایای منفعل شیوه های تولید کهن ، علاوه بر عواقب اجتناب ناپذیر مناسبات سیاسی و اجتماعی نا بهنگام آنان (یعنی شیوه های تولیدی کهن) بر ما فشار می آورند . ما نه تنها از زندگان بلکه از مردگان عذاب می کشیم . مرده زنده را در چنگ دارد . (سرمایه ، دفتر اول ، مقدمه بر چاپ اول آلمانی . تأکید ها از ما است)

۲- برای بحثهای ارزنده ی مارکسیستهای غربی نگاه کنید به کتاب گذار از فتودالیسم به سرمایه داری که مجموعه‌ای از بحثهای مختلف است . جدلهای منتشر در این کتاب بدنیاال نوشت‌ی مطالعاتی در زمینه ی توسعه سرمایه داری از موريس داب (که ترجمه ی فارسی آن سالها قبل از قیام توسط رفقای سازمان در خارج از کشور منتشر شد) آغاز شد . بخشی از کتاب گذار از فتودالیسم به سرمایه داری به فارسی هم منتشر شده است .

منظور مارکس از "زنده"، بورژوازی صنعتی بود که در انگلستان خود را از جنگال "مرده" (ایده های اجتماعی، نهادهای سیاسی و حقوقی فلج کننده ی فتودالیزم) رها نموده و علاوه بر حاکمیت اقتصادی، حاکمیت سیاسی خود را مستقر کرده بود. در حالیکه در جامعه سرمایه داری عقب مانده ی آلمان که گامهای اولیه صنعتی شدن را می بینیم، بورژوازی ملی آلمان (نه سرمایه داران) بخاطر حضور یک سلسله "مناسبات سیاسی و اجتماعی و مصائب موروثی" یعنی حضور روبنای ما قبل سرمایه داری و وجود جامعه ی نوپای سرمایه داری در عین وجود دولت فتودالی، هنوز در چنگ مرده بود (۳).

چند سال پس از آن در اوایل دهه ۱۸۷۰، بیسمارک با طرح "مبارزه برای فرهنگ" بورژوازی خود با شدت و خشونت و حتی وحشیگری به مقابله علیه روبنای ما قبل سرمایه داری و بویژه مذهب، این سد عظیم تکامل و پیشرفت در هر جامعه پرداخت. چشم انداز سرمایه ی مارکس از زبان خود او چنین توصیف شده: مطالعه جامعه انگلستان یعنی

کشوری که از نظر صنعتی پیشرفته تر است، فقط به کشورهای کمتر توسعه یافته تصویر آینده اشان را نشان میدهد. (مقدمه بر دفتر اول سرمایه چاپ اول آلمانی)

خلاصه اینکه سرمایه داری به معنای عام یعنی استقرار مناسبات تولیدی سرمایه داری و تسلط شیوه ی تولید سرمایه داری (در کنار حضور غیر مسلط فرم های اقتصادی و اجتماعی) و سرمایه داری به معنای خاص یعنی سرمایه داری پیشرفته ی صنعتی و حاکمیت بلا منازع بورژوازی، که منظور از آن فقط حاکمیت اقتصادی نیست (یعنی آنچه که از مراحل بدوی سرمایه داری هم وجود دارد)، بلکه عمدتاً حاکمیت سیاسی بورژوازی است به معنای کنار زدن بقایای سیاسی فرهنگی و حقوقی ما قبل سرمایه داری و استقرار ایده ها و مفاهیم اجتماعی، و نهادهای سیاسی و حقوقی در انطباق با خواستها و معیارهای بورژوازی: مرحله سرمایه داری صنعتی. مارکسیستهای ایرانی با چگونه جامعه ای و چگونه رژیم روبرو هستند؟ بحث ما در این مقاله در متن یک جامعه ی عقب مانده ی سرمایه داری است که بدلائل متعدد اجتماعی - تاریخی توسعه ای اعوجاجی و بقول مارکس "با گامهای لاك پشتی" داشته، جامعه ای که در آن مناسبات تولیدی سرمایه داری نه بر اثر یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک بلکه بدنبال یک "انقلاب از بالا" آنها فقط حدود ۲۰ سال پیش مستقر شده است. و تازه اگر قرار بر مقایسه ی وضعیت آلمان و بحث مارکس، و نه کپی برداری از آنها، باشد این کار را با وضع ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ می توان انجام داد و نه مطابق با شرایط کنونی حاکمیت رژیم ولایت فقیه.

بحث ما در این مقاله، درباره ی جامعه ای با این مشخصات و رژیم با مشخصات معین (که در مقاله خواهد آمد) است که تمامی دست آوردهای مبارزات دموکراتیک توده ها را (۳ - نمونه های تاریخی این امر، یعنی حضور متقارن جامعه ی سرمایه داری و دولت فتودالیزم در کشورهاییکه از طریق "راه دوم" به سرمایه داری رسیده اند، فراوانست.

تنها در بهمن ۵۷ بلکه تمامی دست‌آورد‌های آنان را در زمان مشروطیت، در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و مدنی به تاراج برده است. و حتی در عرصه‌ی اقتصادی هم دقیقاً معلوم نیست آنچه مناسبات تولید سرمایه‌داری می‌نامیم تا چه حد مورد ضربه قرار گرفته است (۴)، و برتری نسبی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری (مسلط) بر فرم‌های اقتصادی و اجتماعی (شیوه‌های تولیدی تحت سلطه) به چه میزان است. یا دولت در رژیم ولایت فقیه چگونه دولتی است؟ بورژوازی است؟ فئودالی است؟ دولت استثنائی است؟ (۵).

بی تردید اگر مارکس می‌خواست درباره‌ی رژیم چینی منفور نظر دهد قضاوت او درباره‌ی مصائب موروثی و عواقب اجتناب‌ناپذیر مناسبات سیاسی و اجتماعی "شیوه‌های کهن"، هزاران بار شدید‌تر بود. . . . شاید بتوان جمله‌ی مارکس را برای بیان حال ما بشکل زیر تغییر داد:

ما اکنون از مردگان بیشتر از زندگان عذاب می‌کشیم. مرده گلوی زنده را در چنگ می‌فشارد.

در اواخر دهه‌ی هفتم قرن بیستم، یک رژیم مذهبی ضد بشری — ضد فرهنگی با تفکرات نفرت‌انگیز و ظلمانی دوران بربریت ("اسلام عزیز") بر ایران حاکم شد و تمامی دست‌آورد‌های دموکراتیک ۸۰ ساله و بویژه قیام پرشکوه بهمن ۵۷ را یکی پس از دیگری نابود کرد. بی تردید اگر مارکس می‌خواست درباره‌ی رژیم چینی منفور نظر دهد قضاوت او درباره‌ی "مصائب موروثی و عواقب اجتناب‌ناپذیر مناسبات سیاسی و اجتماعی" شیوه‌های تولید کهن، هزاران بار شدید‌تر بود. حتی تفاوت "مردگان" جامعه‌ی آلمان در دهه‌ی ششم قرن نوزدهم با مردگان برخاسته از گورهای ۱۴۰۰ ساله در جامعه‌ی ایران در دهه‌ی هشتم قرن بیستم به نوعی است که شاید بتوان جمله‌ی مارکس را برای بیان حال ما بشکل زیر تغییر داد:

ما اکنون از مردگان بیشتر از زندگان عذاب می‌کشیم. مرده گلوی زنده را در چنگ می‌فشارد.

برخی مفاهیم

ابتدا به مفاهیمی که در بحث مقاله بکار می‌روند، اشاره می‌کنیم و تعاریفی هر چند مختصر از آنها ارائه می‌دهیم، تا سپس بتوانیم اصل بحث و استدلال‌ات آنرا سهل‌تر دنبال کنیم. این امر بخصوص از این نظر ضروری است که از ابتدا برداشتهای ما از مفاهیم را یکدست کنیم و یا حداقل خوانندگانی که برداشت ما را نمی‌پذیرند بدانند که مقاله را با چه برداشتی

۴ — منظور از ضربه در تولید سرمایه‌داری توسط رژیم، نه از دیدگاه‌یست که توده‌ای‌ها تبلیغ می‌کنند: ضد امپریالیست و مترقی بودن رژیم، بلکه دقیقاً از جهت معکوس و ارتجاعی آنست. خواست بازگشت به مناسبات ماقبل سرمایه‌داری.

۵ — پاسخ به این سئوالها مستلزم بررسی همه‌جانبه‌ی علمی است.

دنبال کنند .

تثبیت : این حالت را به رژیم اطلاق می‌کنیم که از درجه‌ی قابل توجهی از ثبات ، یکدستی و همگونی نسبی در زمینه‌های مختلف اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و ایدئولوژیک برخوردار باشد . مشکلات مختلفش را حل کرده و یا چشم انداز حل آنرا در پیش داشته باشد (روشن است که بسیاری از مشکلات رژیمهای سرمایه‌داری ذاتی نظام است و در سخن از حل آنها منظور حل نسبی و یا تخفیف آنهاست) ، دارای نهادها و ارگانهای مشخص اجرایی ، مقننه و قضائیه باشد و کلا جا افتاده و بری از تنشهایی باشد که بلافاصله و یا خیلی سریع تمامی موجودیت آنرا به خطر اندازد . بطور کلی در این دسته از کشورها ، به فرض ثابت ماندن عوامل مختلف ، تغییر رژیم در آینده‌ی نسبتا نزدیک متصور نیست . مثال : رژیمهای کشورهای غربی پس از جنگ ، رژیم شوروی و اکثر رژیمهای از نوع آن ، برخی از کشورهای پیرامونی مثل برزیل ، هند ، الجزیره و غیره .

عدم تثبیت : حالتی است که رژیم مورد بحث دچار مشکلاتی در زمینه‌های فوق باشد ، بخشی یا حتی تمامی شرایط فوق را برآورده نسازد ، ولی امکان و چشم انداز حصول این شرایط بدون تغییر اساسی در رژیم در مقابل آن موجود باشد . مثال : رژیمهای برخی از کشورهای موزامبیک و غیره . هم تثبیت و هم عدم تثبیت در ارتباط با رژیمهای سیاسی مقولاتی نسبی اند . یک رژیم " تثبیت نشده " به هزار و یک دلیل داخلی و بین المللی می‌تواند دوره‌ی عدم تثبیت و یا دوره‌های متناوب آنرا پشت سرگذارد . و یا یک رژیم " تثبیت شده " باز به همان دلایل ممکنست سرنگون شود .

تثبیت ناپذیر و ضد تثبیت : از آنجائی که نتیجه‌ی هر دو یکی است ، آنها را یک جا آورده‌ایم . اولی شامل رژیمی است که در خود امکان تثبیت ندارد ، و دومی را به رژیمهای اطلاق می‌کنیم که علاوه بر ناتوانی از حل مشکلات و بحرانها فعالانه و بطور سیستماتیک به اقدامات بحران زا و مشکل آفرین دست می‌یازد و باین خاطر امکان تثبیت ندارد و محکوم به سرنگونی است .

بهر رو ، این توصیف رژیمی است که از طرفی تثبیت نشده است (" عدم تثبیت ") ، و از طرف دیگر امکان و چشم انداز تثبیت بدون تغییر اساسی در خود رژیم در مقابل آن وجود ندارد . علت این ، ماهوی بودن عدم تثبیت در مجموعه‌ی رژیم (تضاد اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن) بحران زائی روابط و مناسبات و برنامه‌ها و اعتقادات آن ، و عملکرد رژیم بر مبنای آنهاست . برای رژیم ضد تثبیت فقط یک مثال رژیم ولایت فقیه کنونی را آنهم در این مقطع مشخص تاریخی — جهانی شدن سرمایه داری — در نظر داریم .

رژیم ولایت فقیه : میگوئیم ولایت فقیه و نه رژیم جمهوری اسلامی برای اینکه تمایزی قائل شویم بین این رژیم که خواهان استقرار مناسبات روئنائی صدر اسلام در ایران (و جهان !) است و سایر رژیمهای جمهوری اسلامی کنونی که اسلامشان را در مجموع با واقعیات امروز سرمایه

داری تطبیق داده اند. • ما این خواست رژیم ولایت فقیه و تلاش برای تحقق آنرا که در تضاد با واقعیات سرمایه داری کنونی ایران است یکی از اساسی ترین علل ضد تثبیت بودن رژیم می دانیم. • این توضیح برای جلوگیری از خلط مبحث درباره‌ی رژیمهای مثل پاکستان و عربستان و غیره نیز مفید است. • البته در مواردی، چه در این مقاله و چه خارج از آن، کسه رژیم حاکم را رژیم جمهوری اسلامی می نامیم، منظور "جمهوری اسلامی" بعنوان اسم خاص رژیم است، و نه تخییر در مفهوم مورد بحث.

روینا و زیرینا

گفتیم که رژیم ولایت فقیه طالب روینای صدر اسلامی و بعبارت دیگر ماقبل سرمایه داریست و تلاش برای تحقق آن موجب تضاد با زیربنای اقتصاد سرمایه داریست. • می گوئیم روینای ماقبل سرمایه داری، چون اسلام و به تبع آن رژیم ولایت فقیه در اساس مخالفتی با ریشه های مناسبات اقتصادی سرمایه داری ندارد. • مناسبات پولی، تجارت و تولید کالائی ساده در صدر اسلام وجود داشته اند و مارکس هم در جلد ۳ سرمایه، درباره مناسبات موجود در جوامع ماقبل سرمایه داری که دارای پیش شرط ایجاد و توسعه ی سرمایه داری بوده اند به وجود سرمایه ی ربائی و سرمایه ی تجاری اشاره می کند (۶). • گرچه وجود آنها بمعنای وجود سرمایه داری (طبقه ی سرمایه دار + مناسبات تولیدی + مناسبات اجتماعی متناسب با آن) نیست، ولی اینها عناصری از سرمایه اند در آن جوامع که با استناد به آنها می توان روابط اقتصادی اسلام و سازگاری آنرا با سرمایه داری توضیح داد. • هر چند لازم به توضیح است کسه مناسبات مذکور در کنار شیوه ی تولید مسلط گذار به فتودالیزم (و یا شیوه ی تولید آسیائی) وجود داشته اند.

لیکن تا آنجا که به روینا مربوط می شود، از نقطه نظر مارکسیسم به آن چیزی اطلاق می شود که مجازاً روی پایه ی اقتصادی جامعه قرار میگیرد (۷). • این روینا مجموعه ایست از مفاهیم و ایده های اجتماعی (سیاسی، فلسفی، فرهنگی، مذهبی...) نهاد های سیاسی و حقوقی (ادارات دولتی، مجلس، دادگاه ها، ارتش و پلیس...) و در یک کلام دولت) در ارتباط با یک فرمایشون اجتماع معین.

بحث درباره‌ی روینا و زیرینا و ارتباط آنها با یکدیگر، تاثيرگذاري آنها بر هم از مسائلی است که همواره مورد جدل کمونیستها بوده است. • ما هم در گذشته حتی القدر به این مسئله پرداخته ایم. • تا کیدات تراوان مارکس و انگلس بر اهمیت تعیین کننده ی اقتصاد و زیربنای از همان دوران ماضی آنها بیعد همواره سبب برداشتهای انحرافی ماتریالیستهای مکانیکی شده است، با جائیکه انگلس در موارد متعدد سعی در توضیح و تدقیق بحث روینا و زیرینا می کند. • چند نامی از به افراد مختلف در این زمینه حائز اهمیت اساسی اند. • از جمله اند

۶ - در اسلام و سرمایه داری، مارکسیم رودنسون بحث مشروحی در زمینه ی وجود "بخش سرمایه داران" در این جوامع ماقبل سرمایه داری ارائه می دهد.

۷ - مقدمه بر اداء سهم در نقد اقتصاد سیاسی، مارکس.

نامه های او به جوزف بلوک ، ۲۲ - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ به کنراد اشمیت ۵ اوت ۱۸۹۰ و ۲۷ اکتبر همان سال ، به فرانس مپرینگ در ۱۴ ژوئیه ۱۸۹۳ و به جورجیوس در ۲۵ ژانویه ۱۸۹۴ و در نامه به بلوک وی می نویسد :

مارکس و من بخشا بخاطر اینکه جوانان گاهی اوقات تاکید بیش از اندازه بر جنبه ی اقتصادی می گذارند ، مقصریم . ما می باید در مقابل مخالفانسی که این اصل اساسی را انکار می کردند ، بر آن تاکید می ورزیدیم

و سپس :

طبق درك ماتریالیستی تاریخ ، عنصر نهایتاً تعیین کننده در تاریخ ، تولید و باز تولید زندگی واقعی است . نه من و نه مارکس چیزی بیش از این بیـــــان نکرده ایم . بنابراین اگر کسی این را تغییر دهد به اینکه عنصر اقتصادی تنها عنصر تعیین کننده است ، آن عبارت را به يك عبارت بی معنی انتزاعی و بی مفهوم تبدیل کرده است . (تأکید ها از انگلس) .

در این نامه های مختلف انگلس مرتباً به عمل متقابل روبنا و اقتصاد بر یکدیگر می پردازد . و به مخاطبین در مورد روشن کردن جوانب مختلف بحث تذکر می دهد . در نامه به اشمیت به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰ ، او چنین می نویسد :

عکس العمل قدرت دولتی در مورد توسعه ی اقتصادی بر سه نوع می تواند باشد : میتواند در همان جهت عمل کند ، که در این صورت توسعه سریعتر خواهد بود ، می تواند با جهت توسعه مخالفت کند ، که بهر حال این روزها در میان هر ملت بزرگی ، در دراز مدت ، ضربه ی نابود کننده ای خواهد زد ، یا اینکه میتواند از توسعه اقتصادی در جهات خاصی جلوگیری کند و جهات دیگری را تجویز کند . این مورد آخر به یکی از دو مورد قبل تقلیل می یابد . ولی واضح است که در موارد دوم و سوم قدرت سیاسی می تواند صدمه شدیدی به توسعه ی اقتصادی وارد کند و موجب هرز رفتن مصالح و نیرو گردد و اما آن قلمروهای ایدئولوژی که بیشتر معنوی اند ، مثل دین ، فلسفه و غیره ، دارای انبانی ماقبل تاریخی اند که وجودشان در آنچه امروز باید مزخرفات نامید یافت شده و دوره ی تاریخی ، آنها را پشت سر گذاشته است . ایـــــن مفاهیم دروغین مختلف از طبیعت ، وجود انسان ، روح ، نیروهای جادویی و غیره در اغلب موارد دارای پایه ای از عنصر منفی اقتصادی اند . مفاهیم کاذب طبیعت ، سطح پائین توسعه ی اقتصادی در دوره ی ماقبل تاریخی را تکمیل و بخشا تنظیم می کنند و حتی آنها ، موجب می شوند . و گرچه ضرورت اقتصادی نیروی اصلی محرکه ی آگاهی روز افزون از طبیعت است ، و این اکنون بیـــــش از پیش صحیح است ، ولی سعی در یافتن علل اقتصادی برای تمام این مزخرفات بدوی قطعاً کاری فضل فروشانه و عالم نمایانه است

در نامه به مپرینگ ، به تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۸۹۳ می نویسد :

آنها که درك عام غير د يالكتيكي از علت و معلول به عنوان قطبهای كاملا مخالف دارند، و كلا تاءثير متقابل را نادیده می گیرند، تقریبا به عمد فراموش می کنند که به محض اینکه يك عنصر تاريخی بوسیله ی يك عنصر دیگر — در نهاییست اقتصادی — بوجود می آید واكنش نشان می دهد و می تواند بر محیط و حتی بر علل بوجود آورنده اش تاءثير بگذارد. (۸)

بیش از این نقل این عبارات را ادامه نمی دهیم. غرض از همین مقدار نیز این بود که به اهمیت مسئله ی رونا و تاءثير آن بر زیربنای اقتصادی از زبان انگلس هم اشاره کنیم. این امر به این خاطر ضروریست، و ضرورت بحث مفصل تر آن هنوز باقیست، که در گذشته جنبش چپ ما و سازمانهای مختلف آن که مرتبا و عمدتا با تکیه بر آرشيو نقل قول از کلاسیکها به فعالیت انتشاراتی خود ادامه می دهند هیچگاه به این مسئله ی اساسی توجه نکرد ه اند. حاصل کار، عملکردی مشابه "جوانانی" است که انگلس به آنها اشاره می کند. سعی همگانی همواره بر این بوده است که بطور مکانیکی و اتوماتیک هر حرکت و هر اقدام کوچکی به "زیر بنای اقتصادی" نسبت داده شود و از آنجا جهت گیری طبقاتی این یا آن جناح از حاکمیت این یا آن فرد تعیین شود. متاءسفانه این گرایش فکری، مانع راه کوشش همگانی چپ برای تحلیل مستقل از مسائل مختلف بوده است.

رابطه ی رونا و زیر بنا نه يك رابطه ی مکانیکی و تك خطی تبعیت رونا از زیر بنا — بلکه يك رابطه ی د يالكتيكي است که در آن رونا هم بر زیر بنا تاءثير می گذارد در عین حالی که خود از آن زائیده و ایجاد می شود. پدیده ی استالینيسم در شوروی پس از انقلاب را نمی توان صرفا با تکیه بر مسائل اقتصادی و تولیدی توضیح داد. بررسی مجموعه ای از عوامل ایدئولوژیک، فلسفی، سیاسی و فرهنگی علاوه بر اقتصادی در تحلیل آن ضروریست. کم بهما دادن به مسئله ی فرهنگ و تکیه صرف بر صنعتی کردن و اشتراکی کردن کشاورزی از ایرادات عمده ی شوروی آن دورانست. رونا می تواند بر زیر بنا تاءثير گذارد، و می تواند تاءثيرات تخریبی ای هم بر آن داشته باشد ولی عنصر اقتصادی نهائیا حرف آخر را خواهد زد. لیکن هر نظام تولیدی دارای زیربنای اقتصادی خاص خود و رونیای متناسب با آن و نشأت گرفته از آنست. این تناسب و هماهنگی بین رونا و زیر بنا برای بازتولید اجتماعی، که شامل بازتولید اقتصادی هم هست، كاملا ضروریست. تصمیمات سیاسی دولت، قانونگذاری، مناسبات حقوقی و غیره (یعنی رونا) همه بر جهت گیری اقتصاد و بازتولید اقتصادی تاءثير می گذارند و بنا بر این برای تضمین سیر عادی این بازتولید باید با آن سازگار باشند. در غیر این صورت در بازتولید روابط اجتماعی و اقتصادی اختلالاتی ایجاد می شود و تا زمانیکه این سازگاری و تناسب بوجود نیاید آن اختلالات هم به شدت وحدتی متناسب با درجه ی این ناسازگاری وجود خواهند داشت. بنا بر این در يك جامعه ی سرمایه داری مثل ایران امروز هم ناسازگاری و هم ناهمخوانی بین رونیای ماقبل سرمایه داری مطلوب رژیم ولایت فقیه و زیر

۸ ساین نامه ها همه از نامه های انگلس در جلد ۳ منتخبات مارکس و انگلس به انگلیسی چاپ بررگس نقل شده اند. نامه به بلوک چند سال قبل توسط رفقای ما ترجمه و در مجله ی عصر عمل (چاپ خارج) منتشر شد. برای سایر نامه ها نگاه کنید به "مکاتبات مارکس و انگلس در بهاره ی ماتریالیسم تاریخی" از انتشارات سازمان در سال ۱۳۵۸

بنای اقتصاد سرمایه‌داری موجب "اختلال" می‌گردد و تا زمانیکه تحقق رونمای مذکور توسط رژیم دنبال شود این "اختلال" هم باقی خواهد بود: رژیم ولایت فقیه هیچگاه تثبیت نخواهد شد. ولی اگر رژیم دست از تلاش برای تحقق این خواست خود بردارد، دیگر نه رژیم ولایت فقیه بلکه یک رژیم جمهوری اسلامی به مفهوم عام خواهد بود. به این مسئله باز خواهیم گشت.

رونمای ماقبل سرمایه‌داری

در ابتدا گفتیم که اسلام، و به تبع آن رژیم ولایت فقیه و تمام "جناحهای" آن در اساس

اسلام و به تبع آن رژیم ولایت فقیه و تمام "جناحهای" آن در اساس با اقتصاد سرمایه‌داری مخالفتی ندارند. مسئله تجارت سود، مالکیت و غیره بیش از آن مورد تأکید قرآن و سایر کتب اسلامی قرار گرفته که کسی بخواهد وجود آنها را انکار کند.

با اقتصاد سرمایه‌داری مخالفتی ندارند. مسئله تجارت، سود، مالکیت و غیره بیش از آن مورد تأکید قرآن و سایر کتب اسلامی قرار گرفته که کسی بخواهد وجود آنها را انکار کند. مالکیت خصوصی یکی از مقدمات مورد تأیید اسلام است. حتی ربا که این چنین مورد لعن و نفرین و تحریم قرآن است به بیان حمیدالله در کتاب "راه‌حلهای اسلامی برای مسائل اقتصادی" فقط در دوران خلافت عمر (۱۱ سال) منع شده بوده است. و تازه اینهم با توجه به تقدیس عمر در کتب اهل سنت مورد شک است (۹).

ما در اینجا بیش از این به بحث در این باره نمی‌پردازیم و خوانندگان را به بحث مفصل به کتاب اسلام و سرمایه‌داری از ماکسیم رودنسون، مارکسیست فرانسوی رجوع می‌دهیم. بر این مبنا، جادو و جنجالهای بخشهایی از رژیم را بر "علیه" سرمایه‌داری باید در محدودهای ترس‌خنده بورژوازی از نابودی و خارج شدن از دور رقابت دید و نه مخالفت با مناسبات سرمایه‌داری و نه حتی مخالفت با سرمایه بزرگ. اینهم خوبست به شرطیکه متعلق به دیگری نباشد!

آنچه منتهی در اینجا مورد بحث است رونمای مطلوب رژیم ولایت فقیه است. این رونمای کدامست و چرا ماقبل سرمایه‌داریست؟ در اینجا حداقل امکان به این مسئله می‌پردازیم. ولی روشن است که توضیح و بحث کامل در این زمینه نیازمند یک مطالعه تطبیقی آثار خمینی و مطهری و باقر صدر... و آثار نویسندگان عصر روشنگری، آثار مربوط به انقلابهای انگلیس، فرانسه و حتی مشروطیت و صدها اثر دیگر است؛ فعلاً به اختصار به آن اشاره می‌کنیم. بهیچ‌اند رسن در توضیح آثار عصر روشنگری در باره‌ی ویژگی‌های جوامع آسیائی که زمینه‌ی فکری مارکس و انگلس را در برخورد به جوامع آسیائی تشکیل می‌دهد، می‌نویسد:

این مجموعه ((ی ویژگیها)) را می‌توان تقریباً به شکل زیر خلاصه کرد:

مالکیت دولتی بر زمین : ((در آثار)) هگل ، برنیه ، منتسکیو ، جونز
 جایگزینی قانون توسط مذهب : منتسکیو
 فقدان قید و بندهای قضائی : بودن ، برنیه ، منتسکیو
 فقدان اشرافیت موروثی : ماکیاولی ، بیکن ، منتسکیو
 برابری برده و اراجتماعی : منتسکیو ، هگل
 پراکندگی و انزوای جوامع روستائی : هگل
 تفوق کشاورزی بر صنعت : اسمیت
 شبکه های آبیاری عمومی : اسمیت ، میل
 شرائط اقلیمی گرم و سوزان : منتسکیو ، میل
 سکون تاریخی : منتسکیو ، هگل ، جونز ، میل
 ((حاصل)) = دسپوتیزم (استبداد) شرقی (ص ۴۷۲) (۱۰)

و در بحث راجع به زمین ، که انحصار آن پس از فتوحات اسلام در اختیار نظامهای سیاسی اسلامی بود می نویسد :

اجرای عملی ((این انحصار)) بسیار ناقص و گل و گشاد بود چون
 هیچ دستگاه سیاسی زمان قادر به استقرار کامل و مؤثر کنترل دولتی بر املاک
 کشاورزی نبود
 بنابراین وجه مشخصه ی قانون اسلامی در رابطه با مالکیت زمین همانطور که
 اکثرا اشاره شد " هج و منج " و " ناپایداری " ویژه بوده است . این
 آشفتگی با ویژگی مذهبی قضای اسلامی تشدید می شد . قانون مقدس یا
 شریعت ((فقه)) که در قرن دوم پس از هجرت توسعه یافت و رسماً توسط
 عباسیان پذیرفته شد ، در برگیرنده ی " مجموعه ی همه جانبه ای از وظایف
 مذهبی ، کلیت فرمانهای الله است که تمام جوانب زندگی هر مسلمان را تنظیم
 می کنند " (به نقل از ج. شاخ . مقدمه بر حقوق اسلامی ، آگسفورد - زیر
 نویس ب . الف) . و درست به همین دلیل ، تفسیر آن مورد اختلاف مذهبی
 مکاتب رقیب بود فرای ادعای غائی حکمران بر تمامیت زمین ، نوعاً یک
 بلا تکلیفی شدید حقوقی درباره ی زمین حاکم بود (همانجا ص ۸ - ۴۹۷) .
 به نقل از جونز در کتاب رساله های درباره ی توزیع ثروت و منابع مالیات (لندن ، ۱۸۳۱) در
 باره ی ایران :

در میان حکومت های استبدادی شرق ، حکومت ایران شاید از همه آژمند تر
 و بی اصولترین آنها باشد با وجود این اراضی مخصوص این کشور تخفیفات
 با ارزشی در نظام کلی آسیائی اجاره ی رعیت ایجاد کرده . . . (چون) آنکسی

۱۰ - به نقل از شیوه ی تولید آسیائی از کتاب تبار حکومت های مطلقه نوشته ی پری اندرسون
 مارکسیست انگلیسی و ویراستار مجله نیولفت ریویو . فصلی از این کتاب تحت عنوان دارالسلام
 توسط انتشارات پویش به فارسی منتشر شده ، و در مقدمه ی آن وعده ی انتشار فصل شیوه ی تولید
 آسیائی هم داده شده است . ولی از انتشار یا عدم انتشار آن اطلاعی نداریم .

که آب را به سطح زمین یعنی جائیکه قبلاً وجود نداشته برساند ، تضمین مالکیت موروثی بر زمین را که آباد کرده از جانب حاکم دریافت خواهد کرد . (همانجا ص ۴۷۱) .

درباره‌ی وضعیت تجار پس از توضیح اینکه قسطنطنیه ، اصفهان و دهلوی بزرگترین شهرها در دوران امپراطوریهای اسلامی بودند :

عظمت یا وفور اقتصادی این شهرهای اسلامی با هیچ خودمختاری شهری یا نظم مدنی همراه نبود . شهرها فاقد هویت حقوقی سیاسی و تجارشان دارای قدرت اجتماعی جمعی ناچیزی بودند . از منشورهای مدنی خبری نبود ، و زندگی شهری در همه جا تحت سیطره‌ی اراده‌ی کم و بیش متغیر شاهزادگان و امیران بود . ممکن بود عناصری از تجار به بالاترین مقامات سیاسی بصورت مشاورین سلسله‌های سلطنتی برسند ، ولی موفقیت شخصی آنها متناوباً در معرض تحریک و خطر قرار داشت ، درعین اینکه حکام نظامی همواره می‌توانستند ثروت منازل ایشان را مصادره کنند . (همانجا ص ۴ - ۵۰۳) .

درباره‌ی روحانیت و پاسداران :

علما آن گروه نهادی را تشکیل می‌دهند که عملکردشان وحدت‌ظاهری معینی در شهرها ایجاد می‌کرد . ترکیب پیوسته‌ی نقشهای روحانی و دنیوی ایشان و تعصب پر سر و صدای مذهبی ایشان تا حدی مردم تحت حکومت شاهزاده و سپاهیان را به هم نزدیک و متصل می‌کرد . این سپاهیان بودند کسبه نهائیتاً بر سرنوشت شهرها مسلط بودند . (همانجا ص ۵ - ۵۰۴) .

با برخی تغییرات جزئی در نقل قولهای فوق ، هر خواننده‌ای گمان می‌برد درباره‌ی ایران امروز تحت حکومت رژیم ولایت فقیه سخن رفته است ؛ فقدان قید و بندهای قضائی ، جایگزینی قانون توسط مذهب ، تفوق کشاورزی بر صنعت ، هرج و مرج ، بلا تکلیفی و بلبشو در باره‌ی مالکیت بر زمین ، تفسیرهای متفاوت از فقه اسلامی و اختلاف این تفسیرها ، وضعیت نامطمئن زندگی شهری و "تجار" وضعیت "علما" و "سپاهیان" ، همه و همه گویای اوضاع کنونی جامعه ماست . توضیح می‌دهیم .

از همان اوان به حاکمیت رسیدن رژیم ولایت فقیه و تشکیل دادگاه‌های باصطلاح انقلاب روند بریاد رفتن ته مانده‌ی "قید و بندهای قضائی" شروع شد . دادگاه‌های اختصاصی متعدد ، در کنار دادگستری که نقشی فرعی پیدا کرد ، ایجاد شد ؛ دادگاه‌های انقلاب ، دادگاه امور صنفی ، دادگاه‌های اداری (لایحه بازسازی نیروی انسانی) ، دادگاه‌های ویژه‌ی روحانیت در قم ، دادگاه مبارزه با منکرات ، دادگاه انقلاب ارتش ، دادگاه مدنی خاص ، دادگاه مبارزه با مواد مخدر و غیره . تازه هر یک از این دادگاه‌ها ، و حتی شعبات آنها ، در شهرستان‌ها هم بنا به میل "قاضی" مربوطه عمل می‌کنند و حتی برای يك اتهام در مناطق مختلف مجازاتهای متفاوت در نظر می‌گیرند و اجرا می‌کنند . درجائی برای "زنا"

شلاق میزنند، در جای دیگر زندانی می کنند و در جای دیگر اعدام . در جایی برای دزدی یک مجازات اجرا می شود و در جایی دیگر مجازات دیگر . کار به اینجا هم ختم نشد . بسیاری تکمیل داستان کلیه مقامات عالی قضائی را هم آخوندها قبضه کردند و حتی برای تضمین بازتولید دستگاه قضائی بر مبنای "بی قید و بندی" در اوایل دی ماه ۱۳۶۰ رژیم مصادره واحدهای به مجلس ارائه کرد که از جمله در بند ۵ آن شرایط قاضی شدن را به این شرح عنوان می کند :

دارا بودن اجتهاد به تشخیص شورای عالی قضائی یا اجازه ی قضا از جانب

شورای عالی قضائی یا هیئت منتخب شورای مزبور مرکب از سه نفر مجتهد عادل .

و تبصره ی ماده واحده می گوید :

شرایطی که در این قانون برای قاضی ذکر شده در مورد قضات شاغل نیز باید

رعایت شود و رسیدگی بر این قسمت با شورای عالی قضائی است . شورای عالی

قضائی می تواند کسانی را که بر اساس این رسیدگی واجد شرایط نباشند،

بازنشسته کند و یا بکار غیر قضائی بگمارد و گرنه سابقه ی خدمت آنها باز خرید می شود .

شورای عالی قضائی ۵ نفره مرکب از چه کسانیست ؟ رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور،

به انتصاب ولی فقیه (خمینی)، و بقیه از میان قضات و به رأی ایشان انتخاب می شوند . در

انتخابات دوره ی آخرین شورا (یعنی تا قبل از استعفای جوادی آملی و مومن که همراهِ

مقتدائی، صانعی و موسوی اردبیلی (۵ آخوند) شورا را تشکیل می دادند) اکثر قضات

در اعتراض به وضعیّت دادگستری و وضعیّت قضاوت شرکت نکردند .

در کنار این اوضاع رقابت و باند بازی شدید بین طرفداران ادغام و اسلامی کردن

دادگستری هم وجود دارد . در این کشمکش ها کفه ی ترازو گاهی به نفع اینطرف و گاهی به

نفع آنطرف، بسته به جدیدترین پیام و یا اظهار نظر خمینی و یا اینکه کدام بانسد در مجلس

دست بالا داشته باشد، سنگینی می کند . رژیم ولایت فقیه فعلاً موفق به برقراری هرج و مرج

کامل در دستگاه قضائی شده است .

در کنار و همراه با این، مسئله ی جایگزینی مذهب بجای قانون است . زنان قاضی

از همان فردای انقلاب از شغل قضاوت محروم شدند و کارآموزان قضائی زن از استخدام محروم

شدند . قوانین عرفی کم کم از صحنه ی حقوقی کنار گذاشته شد و تمام تلاشها در این جهت

هدایت شد که قوانین شرعی دوران بربریت مثل قصاص و حد و دیات را جایگزین آئین

دادرسی کیفری و قانون مجازات عمومی کنند . این قوانین تصویب هم شده است (البته

برای جلوگیری از علنی شدن بحث ها و تفسیرهای گوناگون، مجلس کمیسیون قضائی را مجاز به

تصویب آن به مدت ۵ سال کرد) .

این قوانین از لحاظ وحشیگری و قساوت در نوع خود منحصر بفردند . مترجم و توضیح

دهنده ی رساله ی نوین خمینی می نویسد :

اسلام برخلاف قوانین کیفری امروزی تنها در چند مورد برای برخی

از مجرمین زندان مقرر نداشته (۱۱)۰۰۰ (تا کیست از ماست)

و پس از ذکر ۷ مورد سطحی ادامه می‌دهد :

شاید به علل زیر اسلام در کمتر موردی زندان را کیفر قرار داده است :

- ۱- زندان معمولاً جای مناسبی برای بیکاران و افراد مطرود جامعه است .
- ۲- اداره‌ی زندانها و خرجهای فراوان آن تحمیلی است بر بیت‌المال .
- ۳- زندان محل گرد آمدن انواع جنایتکاران و فرا گرفتن انواع راه های جرم و تجربه های مجرمین از یکدیگر است .

۴- محل کسب وجهه برای زندانیان سیاسی .

۵- سرگردانی برای خانواده های زندانی .

یا للعجب ، چه منطق دندان شکنی . این زندانیان سیاسی چقدر جاه طلبند که علاوه بر اینکـه بخاطر عقیده شان بزندان می‌افتند وجهه هم کسب می‌کنند ! پس برای اینکه خرجی بر بیت‌المال تحمیل نشود ، برای اینکه " بیکاران " در زندان جمع نشوند ، برای اینکه خانواده های زندانیان سرگردان نشوند ، و بالاخره برای اینکه زندانیان سیاسی وجهه کسب نکنند راه حل رژیم ولایت فقیه چیست ؟ همچون سایر مسائل رژیم ، زندان را از دیدگاهی واپس گرایانه نفی می‌کنند . هدف علیرغم تمام شعارها و ادعاها نه آموزش انسان و از بین بردن ریشه های اجتماعی دزدی و جنایت ، نه آزادی عقیده (وبالطبع نفی وجود زندانی سیاسی) ، بلکه نابودی فیزیکی هر جنبه‌ایست که از نظر رژیم ولایت فقیه " کج " می‌رود . در جاتی که پیشرفت بشریت و مبارزات اجتماعی منجر به الغا مجازات اعدام در بسیاری از کشورها شده ، در مقابل نفی زندان ، اسلام ، رساله نوین خمینی و به تبع آنها قانون حدود و قصاص (از ماده ۱ تا ۱۹۵ ، در روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹ شهریور ۱۳۶۱ ، و از ماده ۱۹۶ تا ۲۱۸ در روزنامه جمهوری اسلامی اول اسفند ۱۳۶۱) وحشیانه ترین راه حلها ، و از جمله تعزیر ، قطع عضو ، سنگسار کردن ، اعدام و غیره را برای هر آنچه که مغزهای علیل رهبران رژیم می‌توانند و مایلند تصویب کنند (" زن ، همجنس‌گرایی - دزدی و زن - واسطه ، آمیزش با مرده ، آمیزش با حیوانات ، خودارضائی ، نسبت ناروا (بی عفتی) ، شرابخواری ، سرقت و دزدی ، حمله مسلحانه ، ارتداد ، قتل " - همانجا) تجویز می‌کنند .

اما در عین سادیستی بودن ، قانون قصاص برخلاف عنوان قانون بر آن که در عصر سرمایه داری تمامی شهروندان را مساوی و برابر می‌داند ، به هیچ وجه دارای چنین ویژگی نیست . تکلیف کفار ، و مرتدین که روشن است . نه کسی بخاطر کشتن آنها قصاص می‌شود و نه خونبهای برای آنها پرداخت می‌شود . زنان که اساساً حق دادن شهادت ندارند و فقط " گواهی د و مرد عادل " پذیرفته است ، و علاوه بر آن دیه‌ای که برای " زن مسلمان " پرداخت می‌شود نصف دیه مرد خواهد بود . (رساله نوین ، صفحه ۲۸۱) که البته این با سایر اقدامات رژیم در بازگرداندن حرکت تاریخ به عقب در مورد زنان ، مثل نیمه وقت کردن کار زنان که قدمیست

۱۱- رساله نوین خمینی ، جلد ۴ ، مسائل سیاسی و حقوقی . برای نقد مشروح بخشهای قصاص و حدود و دیات و غیره کتاب " تحریر الوسیله " که رساله نوین ترجمه بخشهای از آنست ، نگاه کنید به " رهائی ویژه مبارزه ی توده‌ای " تابستان ۶۰ .

در راه خارج کردن ایشان از روند تولید و زندگی اجتماعی، متناسب است. نه تنها زنان که به مردان غیر مسلمان هم دیگر گونه نگریسته می شود، و در بین خود مردان مسلمان هم بر اساس موقعیت اجتماعی تبعیض وجود دارد. رساله نوین می گوید:

شرایط قصاص

- (۱) تساوی از نظر حریت و رقیت، و بنا بر این حر در برابر حر قصاص می شود.
- (۲) تساوی از نظر دین بنا بر این مسلمان بخاطر کافر قصاص نمی شود مگر اینکه مسلمانی عادت به کشتن کفار داشته باشد (قطعا منظور از اینگونه مسلمانان محمد و علی نیست).
- (۳) قاتل پدر مقتول نباشد و همچنین جد (ظاهرا) (رساله نوین جلد ۴، صفحه ۲۷۴).

بزیان ساده تر یعنی اینکه اولاً در اسلام بطور عام و همچنین در اسلام خمینی مسئله ی وجوب حریت (آزادی) و رقیت (بندگی و بردگی) برخلاف ادعای امری پذیرفته شده است. ثانیاً يك حر (فرد آزاد) می تواند "بنده ای" را بکشد و قصاص نشود، ثالثاً پدر یا جد مجازند بچه های خود را به قتل برسانند. و رابعاً مسلمان بخاطر کفار قصاص نمی شود. و برای اینکه احیاناً اشتباه نشود و مسلمانی در صورت به قتل رساندن فردی از بیروان مذاهب دیگر قصاص نشود، قانون قصاص حتی المقدور و به زبان آخوندی تصریح می کند:

هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می شود. (ماده ۵ تأکید از ماست).

یعنی قتل غیر مسلمانان موجب قصاص نیست مگر از روی عادت باشد!!

حال اگر وارث مقتول مسلمان قاتل را ببخشد و بخواهند از او دیه دریافت کنند، چه می شود؟ برای قتل عمدی:

جنایتکار مخیر به پرداخت یکی از ۶ چیز است:

۱ - ۱۰۰ شتر داخل در ۶ سال

۲ - ۲۰۰ گاو

۳ - ۱۰۰۰ گوسفند

۴ - ۲۰۰ دست لباس

۵ - ۱۰۰۰ دینار مسکوک (۳/۵ کیلو + ۲۹ گرم طلای خاص)

۶ - ۱۰۰۰۰ درهم مسکوک (هر درهم - ۳/۱۲ گرم) ((نقره))

تبصره ۲ - چنانکه کسی در ماه های حرام یعنی رجب، ذی قعدة، و ذی حجه، و محرم و یا در حرم مکه ی معظمه مرتکب قتل شود گذشته از دیه، $\frac{1}{3}$ هر يك از اجناس مذکور بر جریمه اش افزوده می شود.

۳ - مقدار دیه ای که در جدول آمده مربوط به مرد مسلمان است اما دیه زن مسلمان نصف این مقادارها خواهد بود، ۵۰ شتر یا ۵۰۰ دینار و

۴ - دیه نمی (یهودی و مسیحی و زرتشتی که در پناه اسلام بسر می برند)

۸۰۰ درهم است و دیه زنان آنان نصف دیه مردان آنهاست .

۵ — کسانی که اهل دمه نیستند مانند کفار و کسانی که از دمه‌ی اسلام خارج شده‌اند و نیز آنهایی که از دین خود مرتد گشته و بسوی اهل دمه رفته ، دیه ندارند .
(رساله نوین ، ج ۴ ص ۲۸۱ — ۲۸۰) .

همانطور که مشاهده می‌شود ، موقعیت پیروان مذاهب به رسمیت شناخته شده هم چندان قابل رشک نیست . حتی دیه ی ایشان ۸ درصد دیه ی مسلمانانست . و اما در شرایط امروز که گا و گوسفند به کالاهائی گرانقیمت تبدیل شده و یک کیلو از گوشت آنها به یمن حکومت ولایت فقیه جز اجناس لوکس بشمار می‌رود ، این قانون چگونه قابل اجراست ؟ چه کسی قادر به پرداخت ۱۰۰۰ دینار طلاست و یا ۲۰۰ دست لباس ؟ در عمل قضات دادگستری حکم را بر کمترین مقدار یعنی ۱۰۰۰ درهم مسکوک (معادل ۲۱۰ هزار تومان) صادر می‌کنند ؛ ثروتمندان مجازند در مقابل پرداخت این مبلغ هر که را بخواهند به قتل برسانند ، و فقرا هم قصاص خواهند شد ! (۱۲) .

می‌توان علی‌النهایه به بررسی این قوانین قرون وسطائی ادامه داد و به آشفتگی‌ها و هرج و مرجی که اجرای آن در جامعه ایجاد می‌کند اشاره کرد . ولی این ما را از بحث اصلی منحرف می‌کند . از مسائلی از قبیل اینکه " هر بنائی را که اهل دمه ایجاد می‌کنند نباید مرتفعتر از ساختمان مسلمانان مجاور باشد " (رساله نوین ، ج ۴ ، ص ۳۳۶) و اینکه " کالبد شکافی مرده مسلمان جایز نیست و اگر کسی کالبد شکافی کند ۰۰۰۰ دیه و خونبھائی که برای مرده ذکر شد بپردازد " (ص ۲۱۰) ، می‌گذریم و به یک نمونه دیگر که دارای اهمیت حیاتی تری در جامعه امروزیست اشاره می‌کنیم :

مسئولیت پزشک

۰۰۰ چنانکه بیماری یا ولی بیمار به طبیب حاذق و متخصص در علم و تجربه اجازه ی معالجه داده باشد ، آیا در صورت تلف شدن ، طبیب ضامن است ؟ بعضی گفته‌اند ضامن نیست ، ولی آنچه قویتر بنظر می‌رسد اینست که —————
طبیب ضامن است و باید از مال خود خون بها بپردازد . (ص ۳۱۷ — تاءکید
آخرازماست)

آیا این قوانین (روئنائی) در تطابق و سازگاری با واقعیات امروز جامعه ی سرمایه داریند ؟

۱۲ — البته برای جرائم خطائی (و نه عمدی) مسئولین پرداخت دیه و خونبها به ترتیب عبارتند از :

۱ — فامیل نزدیک (بیمه خانوادگی)

۲ — ضامن جریره (بیمه انفرادی)

۳ — امام (بیمه اجتماعی) (رساله نوین ، ج ۴ ، صفحه ۲ — ۲۸۱)

یعنی نهایتاً امام (" بیت المال ") باید در ظرف ۳ سال خون بهای مقتول را بپردازد . معنای عملی آن اینست که امروزه قضات سعی دارند متهمین فقیر را به صلح باشاکی هدایت کنند تا بیست المال متضرر نشود .

اگر بخواهیم منطق رژیم ولایت فقیه را در تنظیم قانون بکار بندیم، یعنی در واقع اگر قرار باشد قوانین مورد بحث اجرا شوند، که فعلاً بخشا هم اجرا می‌شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پاسخ روشن است: اقلیت‌های مذهبی و "بندگان" هیچگونه تاءمین جانی نخواهند داشت، چه در مورد دومی می‌توان با پرداخت "۸۰۰ درهم" (یا ۴۰۰ درهم برای زنان) خون بها قال قضیه را کند، علم پزشکی از بخش مهمی از آموزش محروم خواهد شد چون کالبد شکافی ممنوع است، علیرغم نیاز جامعه و نیز جار و جنجال رژیم برای جلب پزشکان ایرانی از خارج، هیچ پزشکی از هراس پرداخت خون بها قادر به معالجه‌ی جدی بیماران نخواهد بود، و یا حتی رانندگی با اتومبیل دچار مشکلات جدی خواهد شد چون خمینی معتقد است اگر دو ماشین کوچک و بزرگ با هم تصادف کنند هر دو باید نیمی از خسارت سواری دیگر را بپردازند (رساله نوین)، و یا علیرغم اینکه عبور پیاده در بزرگراه ممنوع است، در صورت تصادف راننده باید خون بها بپردازد. به مسئله‌ی قتل غیر عمد و پرداخت دیه، و قتل خطائی و متضرر شدن "بیت المال" هم که پیشتر اشاره کردیم.

اینها و بسیاری بیش از اینها اختلالات جدی در زندگی روزمره‌ی اجتماعیند که از اجرای

قوانین مورد بحث ناشی خواهند شد. برخی از این قوانین اساساً قابل اجرا نیستند (مثل مسئله‌ی "اهل ذمه")، برخی از آنها هم قابل اجرا هستند ولی مؤید ماهیت بحران را و ضد تثبیت رژیم ولایت فقیه هستند. یعنی اگر رژیم بر اجرای آنها اصرار ورزد بر مشکلات خواهد در راه تثبیت خواهد افزود. ولی اگر هم در مقابل فشار واقعیت‌های اجتماعی دست از اجرای آنها بردارد، در حقیقت از این بخش از روئینای مطلوب خود دست کشیده و عقب نشینی کرده است.

اگر در جوامع آسیائی کشاورزی بخاطر مسلط بودن شیوه‌ی تولید آسیائی بر صنعت تفوق داشت و این برتری گویای ویژگی یک دوران مشخص تاریخی بود، رژیم ولایت فقیه اکنون در جامعه‌ی سرمایه داری ایران، کشاورزی را جنبه‌ی محوری اقتصاد قرار می‌دهد. و بر این اساس برای آن بودجه تعیین می‌کند. این امر گرچه می‌تواند در شکل مطرح باشد، ولی با توجه به ورشکستگی بسیاری از صنایع و بی توجهی شدید رژیم به آنها نمایانگر سیاست خاصی نیست. هست که گوشه‌ی چشمی به گذشته‌های دور دارد.

درباره‌ی وضعیت زمین از پس از انقلاب به اینطرف چه می‌توان گفت؟ آیا کلماتی قویتر از "بلا تکلیفی" و "هرج و مرج" یافت می‌شوند؟ طرحها و لوایح متعددی که پس از انقلاب تهیه و تصویب شده‌اند، تقسیم ناقص زمین‌های روستائی توسط هیئت های ۷ نفره، تقسیم زمین‌های شهری توسط شهرداری، (بنیاد مسکن و سازمان مسکن شهری، بنسج، بندد، "تشخیص حرج" (با خروج از تنگنا و احکام ثانویه) خمینی از طرفی گویای اهمیت مسئله و فشار زحمتکشان روستائی است که مدام خواهان حل مسئله‌اند، از طرف دیگر در واقع امر رژیم ولایت فقیه با هر نوع اصلاحات ارضی ("اسلامی" و غیر اسلامی) بنا به ماهیت

طبقاتی (طرفداری از سرمایه) وزیر بنای فکری ماقبل سرمایه داری خود مخالفت . (ر . ک ، به تلگرامهای آیات عظام از جمله خمینی به شاه در سال ۴۱) از جانب دیگر خمینی هنوز می‌خواهد بعنوان سرپرست انفال (" اموالی است مخصوص مقام رهبری امام (ع) همچنانکه ————— برای ریاست الهی پیغمبر (ص) بود ") . (۱۳) . زمینهای بایر را به کسانی بدهد که آنها را " دایر و آباد کند و آنرا بصورت خانه ، باغ یا مزرعه و غیره درآورد (۱۴) . و یا مزارعه ————— (" شرکت در تولید زراعی ") ، مسابقات (" شرکت بوستان و آبیاری ") و غیره را برقرار سازد . (۱۵) فدا کردن احکام صریح قرآن در این باب و بابهای دیگر کار ساده‌ای نیست . جواب آیات عظام دیگر را چه کسی می‌دهد ؟ جواب مکاتب دیگر را چه ؟ حاصل : بلبشوی مطلق .

تاریخ اسلام و (بویژه تاریخ شیعه) از صدر آن تا کنون تاریخ انشقاق فرق مختلف وجدال های این فرق بر سر اثبات صحت تفسیر ویژه‌ی خود از قرآن و سنت و احادیث بوده است ————— تفسیرهایی که هر یک بر جنبه و بعدی خاص تأکید می‌گذارند . این جدالها در زمان خود محمد هم بنوعی وجود داشت . و پس از مرگ وی شدت بیشتری یافت (۱۶) ، در مذهب تسنن ، بجز پاره‌ای متفرعات مانند وهابیت در عربستان سعودی ، عمدتاً چهار مکتب بزرگ (حنفی ، شافعی ، حنبلی ، و اشعری) وجود دارد که اکثریت قریب باتفاق مسلمانان جهان را شامل می‌شود . ولی حتی برای شمردن نام فرق مذهب شیعه و معرفی بسیار مختصر آنها به چندین صفحه نیاز است . بخشی از اقلیت تاجیک و شیعه ، که عمدتاً در ایران و عراق و پاکستان بسر می‌برند ، مثل اسماعیلیه در پاکستان ، و علوی ها در سوریه ، و دروزی ها در لبنان و سوریه ————— حتی ۱۲ امامی هم نیستند . همین شیعیان هم هر روز به فرقه های بیشتری انشعاب می‌کنند و هر بار که مهدی جدیدی ظهور می‌کند و یا یکی از نائبین او موفق به جلب پشتیبانی بخشی از توده های شیعه می‌شود فی الواقع فرقه جدیدی ایجاد می‌شود . در طی ۱۴۰۰ سال گذشته بارها امام زمان و مهدی موعود در کشورهای مختلف ظهور کرده است . در ۱۵۰۰ سال اخیر هم در ایران ، و نواب امام زمان که شهرت بیشتری از خود او پیدا کردند ظهور کرده‌اند . اولی آنها سید علی محمد شیرازی یا باب ، و دومی سید روح الله الموسوی الخمینی است . ولی اگر پیروان باب پس از مرگ وی دچار تفرقه و تشتت می‌شوند ، پیروان خمینی ————— در زمان حیات خود او پیروسی متمایز شدن حکومت اسلامی (تشیع) را به نمایش می‌گذارند : بنی صدر — یزدی — قطب زاده (یاران اولیه امام) ، آیات عظام شریعتمداری ، قمی ————— و محلاتی و بنوعی گلبایگانی و خوئی ، حزب خلق مسلمان ، هواداران شریعتی ، بنی صدر (فرزندان امام) ، بازرگان و نهضت آزادی ، مذهبیون جبهه ملی ، جاما ، جنبش مسلمانان مبارز ، استاد علی تهرانی (شاگرد محبوب امام) ، آیت الله لاهوتی (از بنیان گذاران و اولین رئیس سپاه

- ۱۳ — همان کتاب ، جلد ۲ ، مسائل اقتصادی .
- ۱۴ — همان کتاب ، جلد ۲ ، مسائل اقتصادی .
- ۱۵ — همان کتاب ، جلد ۲ ، مسائل اقتصادی .

۱۶ — شروع جدال هایی که اساس مذاهب تشیع و تسنن را تشکیل می‌دهند از شب مرگ محمد و حتی پیش از دفن وی شروع شد : توطئه بر سر جانشینی وی که بالاخره به نفع ابوبکر تمام شد . برای توصیف این آغاز به کتاب محمد از ماکسیم رودنسون نگاه کنید .

پاسداران)، ژنرالهای شاهنشاهی تازه مسلمان، سرتیپ رحیمی و سرداران شهید اسلام در حادثه هواپیما، سید احمد مدنی، سازمان مجاهدین خلق ایران، انجمن حجتیه، امتی‌ها، طرفداران میثی، مجاهدین انقلاب اسلامی ۰۰۰۰ این لیستی است که به اینجا ختم نمی‌شود و با ادامه‌ی پروسه‌ی قهری تصفیه و امتیزه شدن ادامه خواهد یافت. قدر مسلم اینک گروه‌های نامبرده و بسیاری باند‌های دیگر تفسیرهای خود را از فقه اسلامی دارند و آنچه را مطابق میل می‌یابند تبلیغ می‌کنند، و مطابق سنت تاریخ اسلام هر گروه که تفوق می‌یابد دست به تصفیه و تکفیر گروه‌های دیگر می‌زند و این تصادمات که در بسیاری از موارد بسیار هم خشونت‌آمیز است، هر بار یکی از گروه‌ها را نابود می‌کند و یا از صحنه خارج می‌کند. باز هم به این تخصصات، منتهی از زاویه‌ای دیگر باز خواهیم گشت. در اینجا هدف طرح اختلافات موجود بین گروه‌ها و گرایش‌های مختلف از جنبه نگرش به مذهب و اعتقادات مذهبی آنهاست که لزوماً قابل ترجمه‌ی خطی به انگیزه‌های اقتصادی (اکنون میسم) نیست.

و اما "امنیت تجار" و به عبارت امروزی تر امنیت سرمایه و از آنجا موقعیت رژیم در جهان امروز چگونه است؟ رژیم اسلامی، با توجه به ماهیت طبقاتی وایدئولوژیش (تقدس مالکیت - استثمار)، علیرغم شعارهای دروغین و عوام‌فریبانه‌ی ضد امپریالیستی با کشورهای غربی احساس خویشاوندی می‌کند. رژیم ولایت فقیه از مدت‌ها قبل در صدد بود که نزدیکترین روابط را با کشورهای اروپائی و امریکائی و ژانین برقرار کند. زمانی، احمد توکلی که سخنگوی دولت بود اعلام کرد:

ما قبل از گروگانگیری هشتاد و یک درصد از وارداتمان را از کشورهای صنعتی غربی می‌آوردیم، در حالیکه توانسته‌ایم این مقدار را به ۶۴ درصد تقلیل دهیم یعنی ۱۷ درصد از وارداتمان از کشورهای غربی کاسته و به کشورهای دیگر اضافه کرده‌ایم، سه درصد به کشورهای سوسیالیستی اضافه شده و ۱۴ درصد به کشورهای دیگر ۰۰۰۰ (آزادگان ۱۶/۱۰/۶۱).

حقه بازی و شارلاتانیسم به حد اعلی درجه. قدر مطلق واردات از ۶۸۶۰۲۸ میلیون ریال در سال ۱۳۵۸ و ۷۷۶۸۴۱ میلیون ریال در سال ۱۳۵۹ به ۱۴۵۷۸۵۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۶۰ رسیده، و در حقیقت امر دو برابر شده (بولتن صنعت و مطبوعات شماره‌ی ۴۴) یعنی علیرغم جار و جنجال در باره‌ی "محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی توسط غرب" می‌زان قدر مطلق واردات سیر صعودی پیهمه، ولی احمد توکلی از کاهش درصد واردات سخن می‌گوید. چه موفقیت بزرگی! حتی اگر این درصد را در نظر بگیریم، آیا درصد واردات از غرب کم شده است؟ این کشورهای دیگر که نه سوسیالیستی اند و نه غربی کدامند؟ نیازی به پاسخ آقای توکلی نیست، ترکیه، پاکستان و سایر اقطار امریکا نزدیکترین نمونه‌ها هستند. گذشته از اینها روابط بازرگانی و بویژه تسلیحاتی رژیم "ضد صهیونیستی" ولایت فقیه با اسرائیل دیگر رازی نیست که پوشیده باشد. و البته کشورهای اروپائی و امریکائی و غیره در مقابل دریافت وجه نقد بسیاری از اجناس مورد نیاز رژیم را در اختیارش قرار می‌دهند. حجم واردات رژیم

از کشورهای اروپائی و بویژه انگلستان و آلمان تا سرحد سرسام آوری افزایش یافته است. تنها حجم مبادلات آلمان غربی با ایران در سال ۱۹۸۲ به $3/4$ میلیارد دلار یعنی دو برابر سال قبل از آن افزایش داشته است. طبق اعلام وزارت کشاورزی آمریکا، این کشور در سال ۱۹۸۱ بیش از ۲۵۰ میلیون دلار مواد غذایی و دارو به رژیم ولایت فقیه فروخته بود و بیش بینی می شد که این مبلغ در سال ۱۹۸۲ به بیش از ۵۰۰ میلیون دلار برسد. و در سال ۱۹۸۳ هم که دست به نقد قرارداد ۴ میلیارد دلاری با کمپانیهای آمریکائی امضا شده است. و اینها همه علاوه بر قراردادهای ریز و درشتی است که با سایر کشورهای اروپائی، ترکیه و دیگر وابستگان به امپریالیسم بسته می شود. کشتی های مملو از کالاهای مصرفی در بنادر جنوب صف بستگی و در انتظار تخلیه بسر می برند و روزانه صدها هزار دلار بابت این انتظار (مخارج د—وراز) دریافت می کنند.

خلاصه اینکه رژیم ولایت فقیه بیش از آنچه که عده های ممکن است تصور کنند تمایل به نزدیکی به غرب دارد. برای اثبات این تمایل و علاقه هم به طرق مختلف چراغ سبز را نشان داده است. میر حسین موسوی، در بودجه سال ۶۱ تقدیمی به مجلس اسلا می گفت:

از اول سال ۶۱، برابری در صد مبلغ مورد سفارش برای واردات کالا بنام حق ثبت سفارش بوسیله ی بانک مرکزی ایران دریافت و به درآمد عمومی کشور منظور می گردد (مقادیر این تبصره شامل کالاهای واردی بر اساس جلب و حمایت سرمایه های خارجی (مصدوبه ی زمان شاه) نمی باشد). (اطلاعات ۵ بهمن ۱۳۶۰).

ولی علیرغم این چراغ سبزها، که هنوز ادامه دارد، و علیرغم سایر دریاغ سبز نشان دادنها، (از جمله کشتار وحشیانه کمونیست ها و مجاهدین) رژیم ولایت فقیه هنوز نتوانسته حتی رضایت و اعتماد ژاپن را جلب کند که بلکه مجتمع پتروشیمی را تکمیل کند. به نمونه هایی از استغاثه ی رژیم در این مورد توجه کنید:

۰۰۰ این موضوع (پرداخت خسارات ناشی از جنگ) در شورای اقتصاد و مقامات دیگر مطرح شد و تصمیم بر آن گرفته شده است که حقیقت اسلامی را حفظ کنیم (!!) تا ژاپنی ها ضرورتی ناشی از جنگ را ندهند. در مقابل آنها بیایند خسارات مجتمع را مشخص کنند که ما قبول می کنیم، ولی استکبار ژاپنی ها آنقدر زیاد است که حاضر نیست برای تعیین خسارت به ایران بیایند. (محمد فرضی، اطلاعات ۲۹ دیماه ۱۳۶۰).

ژاپنی ها ادعا می کنند که ۸۵ درصد طرح تمام شده فقط ۱۵ درصد آن باقی مانده است و خسارات ناشی از جنگ را قبول ندارند. ما به آنها اعلام کردیم که ایران متعهد می شود که تمامی مخارج ۱۵ درصد را بپردازد. آنها گفته اند نتیجه ی خسارات جنگی چه می شود؟ ما به آنها گفتیم ۰۰۰ بیایند خسارات را بر آورد کنید (ما) حاضریم در مورد

خسارت مجتمع پتروشیمی ایران و ژاپن گذشت کرده و مسئولیت تمامی خسارات وارد آمده به این مجتمع را تقبل کنیم، لیکن ژاپنی ها با تمام این وجود قبول نکرده اند. (احمد توکلی، سخنگوی وقت دولت، اطلاعات، ۷ بهمن ۱۳۶۰)

و هنوز پس از بیش از یک سال از این اظهارات و امتیازات، رژیم ولایت فقیه موفق نشده کمپانی‌سی چند ملیتی میتسوئی را راضی به تکمیل مجتمع کند. حال آنکه طبق گفته احمد توکلی در همان مصاحبه، "ژاپنی ها بر آن شدند که نمونه‌ی این کارخانه را در پادشاهی عربستان سعودی احداث کنند". واقعا سؤال برانگیز است که چگونه ژاپنی ها پروژه‌ای را که ۸۵ درصد کار آن تمام شده و برای اتمام باقی مانده‌ی کار، کل خسارات را تا شاهی آخر رژیم اسلامی متقبل می‌شود، رها می‌کنند ولی مجتمعی نظیر آنرا در عربستان سعودی احداث می‌کنند (۱۷). به این سؤال کمی بعد پاسخ خواهیم داد.

نمونه‌ی دیگر، که جدیدتر و مربوط به پس از جابجایی است که حول پیام ۸ ماده‌ای خمینی و "تضمین امنیت اجتماعی و سرمایه" شد، جلسه‌ی است درباره‌ی مبادلات بازرگانی با ایران که چندی قبل در لندن و با شرکت در حدود ۱۵۰ بازرگان انگلیسی برپا شد. این جلسه به این نتیجه رسید که تجارت با ایران را ادامه دهد، ولی بدلیل ناروشتی اوضاع در ایران سرمایه‌گذاری نکند — همان کاری که تا به امروز می‌کردند.

علت چیست؟ چرا با وجود تمام علایمی که رژیم ولایت فقیه به غرب مخابره می‌کند بازرگانان انگلیسی چنین تصمیمی می‌گیرند؟ چرا با وجود اینکه رژیم به کمپانی میتسوئی پیشنهاد می‌کند که کلیه خسارات جنگ را متقبل شود، ولی در منافع و بهره‌برداری هر دو شریک باشند، پاسخ منفی می‌شود؟ در جواب این سؤال، توده‌ای ها و اکثریتی ها زیرکانه سعی می‌کردند — ضد امپریالیست بودن رژیم را تبلیغ کنند، که پاداشی در خور هم دریافت داشتند. اما جواب در این نیست. تمایل و علاقه‌ی قلبی رژیم را در نزدیک شدن با غرب بیشتر نشان داده‌ایم، و با این شواهد و همچنین شواهد و دلائل دیگری که از پیش از انقلاب تا کنون در مورد رژیم ولایت فقیه در دست است ادعای ضد امپریالیست بودن آنرا فقط تعدادی ساده لوح که هنوز به رژیم متوهمند باور خواهند کرد. آنها نمی‌بینند که در ظرف ۳ سال گذشته نه تنها قدمی در جهت قطع وابستگی ها برداشته نشده است، بلکه به قول بنی صدر (در زمان ریاست جمهوری) وابستگی ها به غرب در تمام زمینه ها، بویژه در صنایع و کشاورزی، با تعداد بسیار گسترده تری از زمان شاه بخود گرفته است. بخشی از این متوهمین تا انقلاب بعدی در توهم خود باقی خواهند ماند، مگر انقلاب آنها را از خواب بیدار کند.

بنا بر این در دوری غریبها از رژیم ولایت فقیه عکس قضیه درست است. واقعیت اینست که علیرغم اینکه مسئله‌ی صدور سرمایه و استخراج اضافه ارزش برای سرمایه داران غربی و

۱۷ — بالاخره هم اخیرا پس از کشمکشها و کش و قوسهای فراوان اعلام شد که ایران و ژاپن بر سر مجتمع مشترک پتروشیمی به توافق رسیده‌اند. که ایران از این پس سرمایه لازم را تأمین کند و ژاپن کارشناسانش را به ایران بفرستد. به زبان دیگر یعنی اینکه ژاپن حاضر به ادامه سرمایه‌گذاری نیست. شراکت بر سودی است ولی حتی در این حالت خود هم، این قضیه، سردراز دارد.

امپریالیسم مهم است، علیرغم اینکه محرك ها و انگیزه های اقتصادی در جلب سرمایه های داخلی و خارجی قابل انکار نیستند، و علیرغم اینکه با ایجاد ارتش چند میلیونی ذخیره ی کار، با پائین آوردن دستمزد واقعی کارگران (و نه دستمزد رسمی که در مقابل تورم وحشتناک برای سومین سال پیاپی ثابت مانده است)، با افزایش ساعات کار و اجرای مقررات ضد کارگری و از بین بردن حقوقی که کارگران در اثر سالیان دراز مبارزه خود کسب کرده بودند، مقدمات استخراج اغافه ارزش مطلق از هر جهت فراهم شده است، ولی پیش شرط اساسی سرمایه گذاری در ایران وجود امنیت برای سرمایه است. مسلماً هیچ سرمایه داری بخاطر سودی هرچند کلان، نرخ سودی هرچند خیال انگیز کل سرمایه را به خطر نمی اندازد، وقتی که سفارت کشوری مثل امریکا اشغال شود، چه تضمینی برای فلان سرمایه دار امریکائی یا اروپائی یا ژاپنی وجود دارد که فردا در تضاد باندهای حاکم کارخانه اش مصادره نشود؟ درست است که می توان دولت ایران را به دادگاه لاهه کشانید و آنرا وادار کرد که خسارات را بپردازد، ولی سری را که درد نمی کند دستمال نمی بندند. اگر می شود با خیال راحت در عربستان سرمایه گذاری کرد، پس چرا در ایران سرمایه گذاری کنیم؟ به جای آن کالای مصرفی به ایران صادر می کنیم و پولش را هم نقد می گیریم!

تازه علاوه بر امنیت سرمایه، امنیت جانی مدیران و کارشناسان خارجی هم مورد توجه سرمایه گذاران است. این امنیت بویژه توسط باندهای مختلف رژیم مورد تهدید قرار دارد. مدیران، کارشناسان و تکنیسینهای غربی فرهنگ و عادات خود را به همراه می آورند، وسائل رفاهی می خواهند، مدارس از نوع اروپائی و امریکائی می خواهند و دهها توقعات غیر اسلامی دیگر مثل عدم رعایت حجاب اسلامی دارند که اجابت آنها برای رژیم ملوک الطوائفی ولایت فقیه ممکن نیست. در حالیکه پاسداران به منزل سفیر گابن برای دستگیری افرادی که به صرف مشروبات الکلی مشغولند حمله می کنند، بازرگان بلژیکی در هتل کنتیننتال دستگیر می شود، همسر سفیر ایرلند را برای عدم رعایت حجاب اسلامی از ماشین پیاده کرده و چندین سیلی محکم به وی می زنند، همسر سفیر دانمارک را دوسه شب برای همین امر بازداشت می کنند، منزل سفیر هلند را سه روز به بهانه ی یافتن دختری که خدمتکارش پنهان کرده زیر و رو می کنند و در پاسخ اعتراض او به وزارت خارجه وی را موظف به همکاری با پاسداران می دانند. این رژیم نه می تواند، و نه تضاد های ماهوی آن این اجازه را می دهند که این خواستها را اجابت کند و یا امنیت سرمایه و امنیت جانی کارشناسان خارجی را تضمین کند. امری که در یک رژیم جمهوری اسلامی تثبیت شده کاملاً ممکن است. تضمین اینها در یک رژیم نظم ناپذیر مثل ولایت فقیه امکان پذیر نیست. نباید فراموش کرد که نظم و انضباط قانون سرمایه است (۱۸)، و بی نظمی و آناارشی موجود در جامعه ی ایران، بویژه در عرصه ی سرمایه مغایر با چنین نظم

۱۸ - آناارشی ذاتی نظام سرمایه داری که مارکس به تفصیل در کاپیتال از آن سخن می گوید، در مقوله ای کاملاً متفاوتست: آناارشی در تولید که از آنجا محصول اضافی مدتها تا چند دهه ی پیش نظام سرمایه داری را با مصائب فراوان ادواری دست به گریبان کرده بود. پس از پیدایش انحصارات بزرگ، تقسیم بین المللی کار و کنترل نسبی روند تولید در سطح جهانی، تا حدی این مشکل برطرف شد، ولی مشکل بزرگتر رکود و رکود تورمی، کابوس ادواری جوامع سرمایه داری کنونیست.

و انضباطی است . این بی نظمی ارتباطی با هرج و مرج های معمول پس از انقلابها و دگرگونیها ندارد . در یکی دو سال اول پس از قیام ، این می توانست دلیل باشد ، ولی اکنون فقط توجیه است . پس از هر انقلابی یا نظم جدید مستقر می شود ، و یا نظام قدیم بازسازی می شود . در هر دو صورت هرج و مرج تجدید تولید نمی شود ، بلکه کم کم مهار می شود .

بنا بر این ، رژیم ولایت فقیه با تمام اوصافی که قبلا ذکر شد و با وجود اینکه در گذشته هم نشان داده است که در رابطه با غرب از مصداق "از توبه يك اشاره ، از من به سر دویدن" پیروی می کند ، تا آنجا که به امر سرمایه گذاری مربوط می شود هنوز مورد اعتماد غرب نیست . این رژیم قرون وسطائی آنچنان مرتجع و عقب مانده است که با وجود اتحاد بینشی استثماری با غرب ، کشورهای غربی جرات نزدیکی به آنرا ندارند . سرمایه داری طالب نظم دشمنی را که بتوان به قولش اعتماد کرد ، به دوست نادان و متحد چموشی که هر آن ممکست از سرفاهت لگد پیراند ترجیح می دهد . رژیمی که در آن يك آخوند و یا يك پاسدار به اندازه يك وزیر و ده معاون وزیر قدرت دارد ، غیر ممکست بتواند امنیت مطلوب را ایجاد کرده و در نتیجه اعتماد سرمایه گذاران را جلب کند . اگر کارشناسان شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی حاضر به "فداکاری" اند تا دولتهای متبوعشان بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند ، سرمایه داران و کارشناسان غربی به چنین فداکاری هائی عادت ندارند و تا ضمانت کافی برای امنیت سرمایه و جان خود نداشته باشند پسوی رژیم ولایت فقیه نخواهند آمد . فروش و صدور کالا بلی (۱۹) ، ولی سرمایه گذاری خیر . علل این امر بطور خلاصه باین شرحند :

۱ - در رژیم ولایت فقیه امنیت برای سرمایه و امنیت برای کارشناسان وجود ندارد .

۲ - به قول و قرارهای این رژیم نمی توان اطمینان کرد .

۳ - پایه های رژیم متزلزل است .

۴ - چشم انداز انقلاب از بین نرفته است .

این معضلات را هم هیچ نوع فرمان اطمینان بخشی از نوع فتوای ۸ ماده ای و صریح او در حمایت از سرمایه داران (از انواع مختلف) نمی تواند حل کند . سرمایه برای حرکت خود از قوانین ویژه ی خود تبعیت می کند . اگر شرایط مطلوب فراهم باشد با فرمان و یا بدون آن هجوم می آورد و اگر درجه ی خطر بالا باشد کماکان مترصد باقی می ماند .

از طرف دیگر ، رژیم از روی اجبار و در پاره ای زمینه ها به شوروی و کشورهای اروپای شرقی رو کرده است . و این امر بخصوص پس از محاصره اقتصادی بیشتر به چشم می خورد . قراردادهای متعدد با کشورهای مختلف اروپای شرقی بخوبی نمایانگر این امر است . ولی دو نکته را نباید فراموش کرد . اول اینکه صنایع ایران با فاصله ی بسیار زیاد همچنان وابسته به غرب است . شیفتگان شرق هر چه بخواهند می توانند بگویند ، ولی واقعیت اینست که صنایع مونتاژ وابسته

۱۹ - با تمام رقابتهای بین شوروی و آمریکا ، آمریکا در تحریم اقتصادی شوروی فروش غلله را به آن متوقف نمی سازد . کارتر بخاطر مسئله ی افغانستان فروش آنرا کمی محدود کرد ، ولی ریگان همین محدودیت را هم برداشت . رژیم ولایت فقیه که جای خود دارد .

به غرب بجز با صرف مخارج سنگین و تخخیرات اساسی نمی توان با کمک کشورهای شرقی، و مهمتر از آن با وابستگی به شرق حیات مجدد بخشید. همان نمونه مجتمع پتروشیمی را در نظر بگیریم، و علیرغم تهدیدات مکرر رژیم در مقابل ژاین دال بر اینکه با کمک دیگران پروژه مجتمع را تکمیل خواهد کرد، و علیرغم رفت و آمدهای مکرر کارشناسان کشورهای شرقی، معلوم شد که ایشان نمی توانند گرهی تکمیل پروژه را بگشایند. گذشته از این عقب ماندگی تکنولوژیک، بلوک شرق در مقایسه با غرب موجب می شود که حتی پروژه های مشابه در قرارداد های با شرق مخارج بسیار هنگفت تری را بطلبند، در عین حالیکه بخاطر تأخیر در تحویل و پائین بودن بارآوری تولید به علت همان عقب ماندگی نیز دارای ایراد باشند. بنا بر این در مجموع روابط رژیم با بلوک شرق هم چندان فراتر از خرید کالا نمی رود. نکته ی دوم اینست که شرق، از نظر رژیم ولایت فقیه، يك امتیاز منفی در مقایسه با غرب دارا است و آن اینست که علاوه بر "اجنبی" بودن دارای "بینش الحادی" هم هست. اینهم عاملیست که بهر حال در محاسبات رژیم در رابطه با پایه ی توده های و همچنین تضاد های درونی خود هیئت حاکمه نقشی نه چندان بی اهمیت ایفا می کند. کلاً وضعیت رژیم، با توجه به عوامل فوق الذکر، در ارتباط با دو بلوک جهانی، "نه شرقی، و نه غربی" روی ناچاری است؛ می خواهد، ولی نمی تواند، به غرب نزدیک شود، و نمی تواند و نمی خواهد به شرق نزدیک شود. (۲۰) محکم به معلق ماندن در میان آسمان و زمین است.

تضادهای درونی رژیم

حل واقعی این مشکل و خروج از برزخی که رژیم ولایت فقیه بر روی این گرهی خاکسبی در آن گرفتارست، در درجه اول منوط به حل تضادهای درون حاکمیت و به عبارت روشن تر همگون تر شدن ساخت طبقاتی این حاکمیت است. بسیاری از مشکلات اساسی رژیم ناشی از تضاد طبقاتی درونی است که از بد و انقلاب گریبانگیر آن بوده است. گرچه ما به این مسئله در گذشته پرداخته ایم و در اینجا نیز به اختصار به آن اشاره می کنیم، ولی هنوز جای يك تحلیل مشروح و دقیق از ساخت طبقاتی و دولت در ایران در ادبیات جنبش چپ خالصی است. مخالف بخشهایی از بورژوازی خصوصی با رژیم شاه، همراهی آنها با جنبش توده ای ضد رژیم شاه که در مسیر حرکت خود تحت رهبری ماهیتا خرده بورژوازی خمینی قرار گرفت، و بی کفایتی و ناتوانی تاریخی این رهبری در حل بحران ساختی جامعه ی سرمایه داری ایران همه و همه منجر به شکل گیری هیئت حاکمه ای مرکب از دو گرایش عمومی بورژوازی و خرده بورژوازی

۲۰ - از جنبه ی دیگری مناسبات رژیم با شرق و غرب و اینکه رژیم ولایت فقیه نه بهترین انتخاب بلکه انتخاب دوم هر دو بلوک نیز پیشمار می رود در یکی از سرمقالات دوره ی قبل رهائی برداخته ایم. تحلیل از این وضعیت تعادل و مناسبات کنونی رژیم با اینها با توجه به تحولات جدید در ارتباط با حزب توده موقعیت دیگری می طلبد.

شد (۲۱) . ترکیبی که یکی دیگر از اساسی ترین علل عدم تثبیت رژیم را موجب شده است . تضاد های این دو گرایش ، و همچنین تضاد های درونی هر یک از این گرایشات بر سر مسائل مختلف اقتصادی و سیاسی بخشا بعد دیگر آن چیزی را تشکیل می دهند که جلوتر اختلاف تفسیر از فقه نامیدیم . حاد شدن این تضاد ها هر چند گاه یکبار به کنار گذاشتن یک گروه توسط گروه دیگر می انجامند . در این میان گروه ها و افراد کنار گذاشته می شوند ولی آنچه باقی می ماند دو گرایش طبقاتی است که همواره بصورتی متجلی می شود و حرکت خود را ادامه می دهد .

ابتدا نویت بازرگان و دارودسته اش ، سپس بنی صدر و دستک و دمیکش ، و در کنار و در ائتلاف با جریانات مختلف هوادار سرمایه داری خصوصی مثل شریعتمداری ، جبهه ملی ، حزب ملت ایران ، و غیره بود که کنار گذاشته شدند و هر بار رژیم اسلامی به همگان وعده داد که دیگر حاکمیت یکپارچه شده است . ولی بعد حجتیه و گلبایگانی از طرفی و بانسند هیئت های مؤتلفه ی اسلامی عسکر اولادی و شرکاء از طرف دیگر سر در آوردند در طرف مقابل هم که باند های مختلف پیرو خط امام ، از سه انشعاب مجاهدین انقلاب اسلامی گرفته تا گروه های مختلف درون حزب جمهوری اسلامی و غیره می تولیدند . مهمترین تضاد های این دو گرایش (یعنی به عبارتی هواداران مالکیت محدود و مشروع ، مالکیت نامحدود و ایضا مشروع) از زبان میرحسین موسوی در اساسی ترین زمینه های ممکن است . به گفته ی خود او ، " چهره و سیمای جمهوری اسلامی ایران در گرو تصمیم گیری هائی است نظیر سه چهار تا مسئله : " تجارت خارجی ، صنایع ملی ، قانون کار ، توزیع ، تعاونیها ، بخش خصوصی ، بخش دولتی ، مسئله ی زمین (ضمیمه اقتصادی اطلاعات ۲۱ فروردین ۱۳۶۲) بنظر نمی رسد اقتصاد کشوری مثل ایران مسئله دیگری هم داشته باشد . به عبارت دیگر اصلی ترین مسائل اقتصادی جامعه مورد اختلاف بخش های مختلف هیئت حاکمه است . اینها هم مسائلی نیستند که بقول او بشود درباره اشان تصمیم قطعی گرفت مگر بشرط یکپارچگی واقعی رژیم از لحاظ طبقاتی . اختلاف درباره ی این مسائل بین باند های متعدد مجلس ، بین اکثریت مجلس و اکثریت شورای نگهبان ، بین آیات عظام و آخوند های پیرو آنها ، بین طرفداران احکام اولیه (قرآن و سنت) و متوسل شوندگان به کلاه شرعی احکام ثانویه برای خروج از تنگنا (۲۲) ، وجود دارد . ولی اشتباه است اگر که این تضاد ها و اختلافات را صرفا به زمینه ی اقتصاد محدود دانست و جدال های شورای عالی قضائی با دادگاه های انقلاب ، اختلافات درون فرماندهی سپاه پاسداران ،

۲۱ - این دو گرایش را برای سهولت اینگونه نامیده ایم ولی حتی المقدور ترجیح می دادیم واژه های دقیقتری بکار ببریم . این امر بویژه در کاربرد " بورژوا ، بورژوازی " و " بورژوائی " در رابطه با رژیم ولایت فقیه مهم است . چون بورژوازی معادل است با سرمایه داری + تفکرویزه + دگرگونی معیارها و سنتهای پیش سرمایه داری . و به سختی می توان این را درباره ی سرمایه داری ایران صادق دانست .

۲۲ - نباید فراموش کرد که از نقطه نظر اسلام هر دو گروه (احکام اولیه و ثانویه) محقند . در این زمینه مطالعه ی مصاحبه ی بسیار روشن گرایانه ی اطلاعات ۱۹ و ۲۰ بهمن ۶۰ با شیخ محمد یزدی نائب رئیس مجلس درباره ی بندج ، تجارت خارجی ، اراضی شهری ، تحقیر منتظری و مشکینی و تردید در اختیارات خمینی بسیار مفید است .

بین حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را نادیده گرفت ، و یا حتی اختلافات بسیار شدید داخل هرگرایش را از قلم انداخت : انجمن حجتیه خود از حد اقل سه گروه تشکیل شده (مخالفین ولایت فقیه ، معتقدین به ولایت فقیه که آیت اله خوئی را ولی فقیه می دانند ، طرفداران خمینی) است . این انجمن با وجود طرفداری از سرمایه داری خصوصی و نامحدود که طبعاً وجه اشتراك آن با سایر جریانات مشابه ازگرایش بورژوائی بشمار می رود در جدالهای علیه بازرگان ، بنی صدر و شریعتمداری نقش مؤثری ایفا کرد ، باند هیئت های مؤتلفه ی اسلامی (که یکی از گروه های با نفوذ درون حزب جمهوری اسلامی است) به سرکردگی حبیب الله عسکراولادی که با برخورداری از قدرت سیاسی عناصر خود را در رءس کار در زمینه های مختلف تجاری (آهن ، برنج ، زیره و کشمش ۰۰۰) و پست های کلیدی مربوطه (وزارت بازرگانی ، اتاق بازرگانی ، مراکز تهیه و توزیع و غیره) قرارداده است و منافع سرشاری را که حتی با دوران رژیم شاه قابل مقایسه نیست به جیب زده است . موقعیت این باند و دست اندازی آن به اتحاد مختلف تجارت یکی دیگر از نزاعهای درون طبقاتی و حتی درون گرایشی رژیم را تشکیل می دهد . خلاصه اینکه اینگونه اختلافات درونی رژیم را نمی توان بطور تك خطی به منافع طبقه ای نسبت داد ، در بسیاری موارد آنچه تعیین کننده است (و این در مورد سرمایه داری کوتاه فکر و عقب افتاده ی جامعه ی ایران نباید دور از ذهن باشد) منافع و اختلافات سیاسی و اقتصادی باند های مختلف متشکله ی این رژیم است (۶۲) بسیاری از این اختلافات سیاسی ، نه ناشی از سیاستها و برنامه های متفاوت بلکه ادامه ی اختلافات و کدورت های قدیمی بین این باندها در بازار و تکیه و سرگذر و غیره است . جنبه ای دیگر از تضادهای تغاد و دوگانگی ارگانهای رژیم است . این از طرفی در ارگانهای سرکوب بچشم می خورد : دادگستری در مقابل دادگاه های انقلاب ، ارتش در مقابل سپاه پاسداران ، ژاندارمری و شهربانی در مقابل کمیته ها . از طرف دیگر هم جهاد سازندگی است در مقابل سازمان برنامه و غالب وزارتخانه ها از جمله صنایع ، کشاورزی ، مسکن و غیره .

در این باره به تفصیل وارد نمی شویم چه ، بیشتر هم اشاراتی داشته ایم . همین قدر روشن است که يك دسته از این نهادها ، ارگان های سرکوب نظم بورژوائی هستند ، مثل دادگستری ، ارتش ، شهربانی و دسته ی دیگر ارگانهای سرکوب رژیم ولایت فقیه با توصیفاتیی که از آن به عمل آمد . تلاش رژیم ولایت فقیه برای تصفیه ی دسته ی اول با اخراج یا اعدام عناصر مترقی و انقلابی آنها شروع شد ، در عین حالیکه فرماندهان طاغوتی و ساواکی دعوت بکار شدند ، و شاید اگر جنگ ایران و عراق پیش نیامده بود رژیم انحلال ارتش و شهربانی و ژاندارمری را شروع کرده بود . ولی بهر جهت ، علیرغم هیاوهی فراوان در باره ی وحدت نیروهای مسلح

۲۳ — جناح نامیدن این باندهای مافیائی بهای بیش از حد واقعی دادن به آنهاست . اینها در جامعه ی ما که مسئله ی نمایندگی به دلیل بی ریشه و زبون بودن بورژوازی متأثر از شرایط عقب مانده ی اجتماعی ، کاملاً متحقق نشده است ، نان را به نرخ روز می خورند ، ولی همواره ، و این در مورد همه ی این باندها (از هر دو گرایش) صحت دارد ، تلاش دارند تا می توانند بیشتر بخورند .

و غیره ، نفرت رژیم و ارتش و شهربانی از یکدیگر متقابل است و این از بزرگترین منافع جنگ برای رژیم است که موجب شد ارتش را از درگیری دو جناح سابق حاکمیت در زمان ریاست جمهوری بنی صدر بدور نگه دارد . کوششهای رژیم برای اسلامی کردن ارتش در سطح وسیع ناموفق بوده ، و دایره های سیاسی - ایدئولوژیک عملا نقش رکن ۲ سابق را ایفا می کنند .

تداخل امور جهاد سازندگی با وزارتخانه های مختلف ، تخصیص بودجه ی جداگانه برای هر یک از اینها ، اختلافات مسئولین این ارگان ها همه و همه موجب اختلالات در دستگاه بوروکراسی دولتی و دامن زدن بیشتر به جدالهای درونیند . بی جهت نیست که مهندس طاهری نماینده کازرون در مجلس و عضو آنزمان شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در یکی از مباحثات مجلس افراد جهاد سازندگی را جوانانی بی اطلاع از اسلام می نامید .

لازمه ی تثبیت رژیم علاوه بر روشن شدن مسئله ی روینا و زیربنا و تناسب آنها حل این تضادها و بویژه در اساس حل تضاد دو گرایش مورد ذکر است . تضادی که ذاتی رژیم ولایت فقیه است ، و حل آن نه منوط به کنار رفتن این یا آن گروه این یا آن فرد بلکه منوط به پیروزی قطعی یکی در عرصه های مختلف اجتماعی و بویژه اقتصاد است . تعیین کننده هم در میدان مالکیت و شکل حقوقی آن خواهد بود . تا آنزمان به هیچ وجه نمی توان از تثبیت رژیم سخن راند . در این صورت ، یعنی در صورتی که یکی از دو گرایش به پیروزی قطعی دست یابد (به این باز هم اشاره خواهیم کرد) ائتلاف های جدید و مشخص چه در جبهه ی داخلی ، و چه در سطح بین المللی الزامی خواهد بود . و در این حال ، یعنی با جهت گیری مشخص اقتصادی ، جهت گیری های متناسب سیاسی ، اجتماعی ، بین المللی و فرهنگی همراه خواهد بود .

البته آنچه در فوق بیان شد اساسی ترین و کلیدی ترین معضل رژیم است که حل آن راه را برای تثبیت آن هموار می سازد . ولی علاوه بر مسائل یاد شده ، برخی مشکلات دیگر وجود دارند که نیازمند راه حل مشخص اند . اینها بر دو دسته اند :

۱ - مشکلات عام رژیم های سرمایه داری نظیر تورم (که در مورد رژیم ولایت فقیه به ارقام سرسام آوری رسیده است) ، مشکل مسکن (که در مورد رژیم یکی از مسائل مورد جدل شدید گرایشهای حاکمیت است) ، بیکاری و غیره . حتی اینگونه مشکلات هم در رژیم ابعادی بسیار عظیم و خارج از تصور بخود می گیرند .

۲ - مشکلات خاص مثل سرکوب کامل سازمان های سیاسی ، تشکلهای کارگری و غیره ، سرکوب خلقها بویژه خلق کرد که علیرغم ۴ سال حمله ی وحشیانه و همه جانبه رژیم که هر روز مدعی پیروزیست به مبارزه ی قهرمانانه ی خود ادامه داده است ، مسئله ی اقلیت های مذهبی " رسمی " و مذاهب غیر رسمی مثل بهائیت و غیره ، جنگ طلبی رژیم و از آنجا ادامه ی جنگ ارتجاعی با عراق (نگاه کنید به رهائی شماره ۱ ، دوره سوم) کاهش وحشتناک ارزش واقعی ریال ، واردات تورم اروپا و آمریکا و غیره ، افزایش حیرت انگیز ابعاد فساد ، دزدی ، چپاول ، احتکار که عوامل اصلی آنها مسئولین رژیم ، آخوند های حاکم و سرسیردگان آنها بشمار می روند ، اقتصاد ورشکسته ، صنایع مضمحل شده که بخشا چوب اصل ارتجاعی تقدم تقوی بر تخصص

را می‌خورند، کشاورزی که روز به روز بیشتر رو به اضمحلال است، حتی بازار سنتی و سرمایه تجاری (به استثنای وابستگان به آخوند‌های حاکم) که در رخوت و رکود بسر می‌برد

آیا در رژیم ولایت فقیه سرمایه‌ها بسوی صنایع و تولید هجوم برده‌اند یا خواهند بر—رد؟! تصور این امر هم دشوار است. صنایعی که عمدتاً از گذشته باقی مانده و اکثراً به بنی—ساد چپاول گریستضعفین به‌ارث رسیده است یا با کمبود مواد اولیه، یا با ناتوانی مدیریت، و کم—کاری کارگران و غیره مواجه اند یا به نسبتی کمتر از ظرفیت کار می‌کنند و ضرر می‌دهند. بگذریم از صنایعی که نیمه کاره از رژیم سابق باقی مانده و یا بخشی دیگر که در جنگ از بین رفته است. کشاورزی، علیرغم اینکه در برنامه ریزی دولت به محور اقتصاد بدل شده است، در وضعیت نامناسبی است. حتی آمارهای کیهان و اطلاعات حاکی از کاهش شدید محصولات داخلی و افزایش عظیم واردات بمراتب بیشتر از زمان شاه است. مسئله‌ی زمین و عدم حل آن بصورت یکی از گره‌های کور بخت رژیم درآمده است.

مسئله‌ی مهم مالکیت لاینحل و جهت‌گیری اقتصادی — اجتماعی نامشخص باقی مانده است، و هیچ یک از دو گرایش "مالکیت محدود" و "مالکیت نامحدود"، هنوز موفق به کسب هژمونی خود نشده است، و هر دو گرایش سعی در تحمیل معیارها و مسائل روئائی پیش سرمایه داری را بر جامعه دارند که با زیربنای سرمایه داری ناخوانائی و تضاد دارد. چشم انداز رژیم تشدید بحران، هرج و مرج و ورشکستگی اقتصادی است و باین ترتیب رژیم ولایت فقیه قادر به تثبیت نیست.

با طرح این مسئله یعنی بی ثباتی رژیم، مقوله‌ی سرنگونی نیز مطرح می‌شود (۲۴). تردیدی نیست که رژیم ولایت فقیه محکوم به سرنگونی و مرگ حتمی است. ولی هیچگاه در تاریخ، وقوع انقلابهای سیاسی و بروز جنبش‌های توده‌ای قابل پیش‌بینی نبوده‌اند (۲۵). برای سرنگونی یک رژیم توسط یک انقلاب سیاسی و یا حتی یک کودتای نیمه توان تاریخ دقیقی معین کرد. اقدام به این کار مترادف با افتادن در دام قدری گرائی مجاهدین است که در شهرپور ۶۰ شعار می‌دادند، "این ماه، ماه خونه، خمینی سرنگونه". شعار و شعارهایی که حاصلی جز دادن امید بیهوده به مردم و سپردن اثر عدم تحقق آنها یا سوءسرخوردگی شدید آنها نداشت. در انقلاب سیاسی، جریان‌ات کوچک و یا بزرگ خیلی زود با براه افتادن جنبش توده‌ای، که خود عاملی شدیدی در شناس و غیرقابل پیش‌بینی است تبدیل به بدیل قدرت می‌گردند. این ویژگی‌های انقلابات سیاسی مانع از آن می‌شود که بتوان تاریخ سرنگونی — یا مدت بقای رژیم را تعیین کرد. ولی در صورت تحلیل از عدم تثبیت رژیم می‌توان رای به قطعیت سرنگونی در آینده‌ی کوتاه مدت داد. با وجود اعتقاد به حتمی بودن سرنگونی رژیم،

۲۴ — درباره‌ی شعار سرنگونی و برنامه‌ی بغایت غلط و انحرافی مجاهدین خلق که سرنگونی را قابل تحقق توسط تعدادی افراد مصمم و فداکار که بجای توده‌ها مبارزه می‌کنند، می‌دانند، و همچنین تاکتیکهای سازمانهای چپ به تفصیل در رهائی شماره ۲ سخن گفته ایم.

۲۵ — به عنوان مثال انقلاب فوری روسیه، انقلاب‌های مشروطیت و ۲۲ بهمن در ایران.

و آنچه اهمیت درجه اول نخواهد داشت بقایای از بین رفتن بلافاصله اصول ولایت فقیه در متن قانون اساسی است و چه بسا که این اصول همچون اصل دوم تحمیلی در متمم قانون اساسی سابق به عنوان لولوی سرخرمن باقی بماند . بهر حال این روند ، روندی طولانی اجتماعی است و با یک یا دو ، یا چند پیام قابل تحقق نیست . تنها اگر به نمونه‌ای از استحاله در تاریخ اخیر ایران ، یعنی رژیم شاه پیش و پس از رفم های ارضی بنگریم به عمق مسئله واقف خواهیم شد . آنچه برخی از رهبران و مقامات رژیم در زمینه ی تقویت و حمایت از بخش خصوصی و انباشت سرمایه عنوان می کنند ، اقداماتی که در زمینه ی کشاورزی انجام شده است (از جمله پس دادن اغلب زمین های مصادره شده به مالکین) ، و طرحهایی که زمینه ی صنایع مطرحند حد اکثر و در بهترین حالت چیزی جز طلیعه یا سر آغاز یک پروسه نیست .

و اما سومین و مهمترین و مطلوبترین راه سرنگونی رژیم ولایت فقیه که می تواند علاوه بر این منجر به سرنگونی مجموعه ی رژیم اسلامی ، هر دو گرایش آن ، و طرد بسیاری از توهمات و خرافات و فرهنگ ضد انسانی و ۱۴۰۰ ساله ی رژیم اسلامی گردد ، وقوع جنبش توده‌ای است . ولی جنبش خود انگیزه ی توده‌ای از پیش خبر نمی‌کند ، عموماً بدون خواست و یا اطلاع و پیش بینی این یا آن سازمان و این یا آن عنصر آگاه بوجود می‌آید و می‌تواند در روند خود به اشکال عالی تر و حتی به عالی ترین شکل خود ، یعنی قیام مسلحانه ی توده‌ای برسد . ولی مهم ترین و ناشناخته ترین بخش آن انگیزه هائی است بمثابة ی جرقه در انبار باروت موجب براه افتادن چنین جنبشی می‌گردد . یافتن این انگیزه ها و مکانیسم ها مهمترین وظیفه جنبش چپ است . این جنبش چگونه و از کی براه خواهد افتاد ؟ پاسخ به این سؤال را پیش از وقوع واقعه نمی‌توان قاطعانه داد . ولی آنچه را می‌توان از هم اکنون و با توجه به تجربیات گذشته با قاطعیت بیان کرد اینست که نقش سازمان های سیاسی و عناصر آگاه در فراهم کردن شرایط ذهنی حرکات اعتراضی و قیامها ، و یاری رسانیدن و شرکت فعال در آنها در صورت وقوع به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست . هر چند این سازمان ها و عناصر و رهبران سیاسی غالباً بسیار دیر و پس از شروع حرکات توده‌ای و عمدتاً برای شکل دادن به آنها وارد میدان می‌شوند ، ولی توده ها برای حرکت و اعتراض در انتظار کسب اجازه نمی‌نشینند .

بنا بر این نقش سازمان های چپ و آگاه تلاش هر چه بیشتر برای فراهم کردن شرایط

۲۶ - حجت الاسلام فاضل هرنندی ، نماینده ی خمینی در ستاد واگذاری زمین و رئیس کمیسیون کشاورزی مجلس اسلامی ، در پایان سمینار مسئولان ستاد های واگذاری زمین سراسر کشور ، پس از اعلام اینکه اراضی قابل واگذاری به کشاورزان بی زمین یا کم زمین و یا خوش نشینان فقط اراضی متعلق به دولت و اراضی موات است ، ادامه داد :

مشاعی که اغلب مورد نظر همه است با توجه به فرهنگی که بر جوامع روستائی حاکم است چون شرکتهای تعاونی زراعی و غیره قابل اجرا نیست . (کیهان ، ۱۲/۸/۶۱) .

آنچه وی " فرهنگ حاکم بر جوامع روستائی " می‌خواند همان تغییر در ساخت اجتماعی و مناسبات تولیدی پس از راه یافتن اصلاحات ارضی به بخشی از روستاهاست که در آنها شیوه ی تولید خرده مالکی یا مقدمه یا مرحله گذار به شیوه تولید سرمایه داری بوجود آمده بود . این سخنان یعنی تلاشهای مذبوحانه رژیم با شکست مواجه شده و آنها وادار به دست شستن از این اقدامات کرده است .

ذهنی جنبش توده‌ای، تحلیل انگیزه‌های ممکن سازنده‌ی جنبش توده‌ای، و از آنجمله
 ارائه‌ی تاکتیکهای مناسب است تا مرتجعین و سرمایه‌داران نتوانند يك بار ديگر بـ
 گروه‌ی جنبش سوار شوند و آنرا به كج راه بكشانند. اشتباه گذشته بايد اين درس را بـ
 همه‌ی ما آموخته باشد كه فقط در صورت وحدت عمل چپ، برخورد نقادانه و صريح بـ
 عملکردهای گروه گرایانه در گذشته و آموزش از آنها، با تحلیل مشخص و فارغ از الگوسازی
 و كپی برداری می‌توان آماده شد و آماده بود برای اینکه يك بار ديگر از خیزش توده‌ای
 عقب نمانیم. تکرار تاریخ تراژدی خواهد بود.

پ.اسد

انقلاب پنجم یا گروگانگیری دوم

شعار استالینی معروف "هر که با ما نیست بر ماست" به نحوریشخند آمیزی مصداق تاریخی خود را در مورد تعدادی از دست پروردگان این مکتب بازیافت. دستگیری سران حزب توده هیچکس - بجز هواداران حزب توده - را متأسف نساخت و این علیرغم تنفری است که همه از دستگیر کنندگان دارند. چگونه است که هر کس که توده‌ای نیست از حزب توده متنفر است و چگونه است که تفکر توده‌ای هر که با ما نیست بر ماست اینچنین گریبان مدعیان را گرفته است؟

اشکال بحث در مورد این مطلب در اینجا است که عدم توجه به همه‌ی وجوه و ظرایف مسئله، بحث کننده را به همان ورطه‌ای می‌کشاند که حزب توده چهل و اندی در آن بود. پایکوبی در اندوه دیگران. و از جانب دیگر تأسف صرف بر احوال هزاران عضو ساده و هواداران حزب بدون در نظر گرفتن نقش این جماعت در تاریخ معاصر ایران حکایت از ساده لوحی کشیش مآبانه‌ای می‌کند که عاقبتش ناپیداست. این مخلصه اما تنها گره گاه مسئله نیست. نکته اینجا است که دستگیر کنندگان اگر نه کثیف تر از رهبران حزب توده، لا اقل از هر جهت هم طراز و هم خو با آنان هستند. کرگدنی گفتاری را دیده است. احوال خلق تماشاگر چیست. گرگ و ببري بهم آویخته از بهر غنیم

خواجه مبهوت که این بار خداوندش کیست و این داستان در حالی اتفاق افتاده است که همه - بجز کسانی که "با" آنها بودند - می‌دانستند که اتفاق خواهد افتاد. امری که به گفته‌ی مردم دیروز و داشت ولی سوخت و سوز داشت.

اگر برای کسانی مانند ما (که از ابتدا و پیش از انقلاب کسانی را که بعداً سردمداران رژیم کنونی شدند، یک باند فاشیست تلقی می‌کردیم) پیش‌بینی شرائط کنونی دشوار نبود، برای آن بخش از متوهمین که عناصری از تفکر دموکراتیک داشتند وقایع بعد از انقلاب زودتر و دیرتر چشم‌گشا بود. هنگامیکه یورشهای ابتدا محتاطانه و سپس گستاخانه‌ی رژیم به مطبوعات مخالف یا منقد آغاز شد، نیروهای مرفعی مقابله را آغاز کردند. در اینجا بود که خیانت حزب توده و خیانت رهبری فدائیان یا به پای سیاست بازی و سازشکاری مجاهدین اولین شکاف را در صفوف مبارزین ایجاد کرد و به رژیم امکان داد که گستاخی را جانشین احتیاط کند. از همه‌ی آموزش‌های مبتذل، ارتجاعی و مستبدانه‌ی موجود در فرهنگ سیاسی ایران کمک گرفته شد تا دفاع از آزادی بیان بصورت دفاع از این یا آن نشریه و جمعیت "لیبرال" جلوه کند.

سینه های ستبر کرده حزب الله زیر چتر حمایت زراد خانه ی غارتی توده های از اعضای حزب توده گرفته تا تأثیر پذیرفتگان همان فرهنگ (پیکار، فدائی ۰۰۰). بهر شیوه ی که——— متوسل شدند تا صفوف معترضین را متلاشی کنند. حزب توده موفقیت های رژیم را در زمینهای سرکوبی آزادیهای دموکراتیک علنا جشن می گرفت. جوجه های نوپای آنان — فدائیان — با استفاده از ماسک اعتبار "گذشته ها"، با رخنه در صفوف مخالفین فعالیت آنها را خنثی می کردند. بیاد می آوریم هنگامیکه نمایندگان ده سازمان مبارز برای برنامه ریزی اقدامات اعتراضی مشورت می کردند، نقش نمایندگان فدائی در ابتدا کارشکنی مزورانه بود و سپس — هنگامیکه دیدند حرکت دارد براه می افتد رسماً توسل به تهدید: "اگر اعلام تظاهرات کنی——— نه تنها در آن شرکت نمی کنیم بلکه رسماً علیه آن اعلامیه می دهیم" وجه آسان این تهدید——— در سازمان های "مبارز" مؤثر افتاد. بگذریم.

در تاریخ چهل و چند ساله ی حزب توده حتی يك بار تجاوز هیچ رژیم به حقوق دموکراتیک هیچ فرد و جمعیت و حزبی — مگر آنکه وابسته به حکومت است — توسط این حزب محکوم نشده است. حکم شکست انگیزی است ولی واقعیت دارد. چندین آور است ولی درست است.

تشدید خفقان، قطب بندی ها را تسریع کرد. انشعاب فدائیان، ماهیت "اکثریت" را بر ملا نمود. از اینجا ببعد هیچ مانعی در راه سقوط آزاد هواداران چپ نمای رژیم وجود نداشت. نهایت کار، جاسوسی بی شرمانه و خبرچینی های مزدورانه توده های — اکثریتی — بنفع رژیم، جز "واقعیت های روز شد". "رژیم خلقی است، جاسوسی برایش خدمت به خلق است." "رژیم اسلامی است، جاسوسی برایش واجب است" و این پس کردار و پیش گفتار سخنانی است که بعد ها از حلقوم سران حزب توده شنیدیم گویانکه از ده ها سال قبل دیده بودیم: "شوروی سوسیالیستی است، جاسوسی برای آن از واجبات انترناسیونالیستی است." ابتدا هدف را خود سرانه انتخاب می کنید و بعد هر اقدامی را بر مبنای اصول به آن تنزیه می کنید. آب کوثر همه چیز را می شوید.

در احوال عناصر غیر فاشیست اروپا در دوران حاکمیت فاشیسم گفته می شد که هنگامیکه یورش به جمعیتی آغاز می شد اینان در توجیه انفعال خود می گفتند ما که از آن جمعیت نیستیم. این وضع اجازه داد که فاشیسم گام به گام موضعی را تسخیر کند و بالاخره سراغ "جمعیت — آنان" هم برود. اما در جامعه ی ما مسئله این نبود. انفعال رقت انگیز نبود. کثافت و لاشخوری بود. بجای دفاع دموکراتیک و یا حتی انفعال، پاپکوبی و خوش رقصی و جاسوسی می شد. اگر حزب توده ده ها سال زورش به فی المثل جبهه ی ملی نرسیده بود، اکنون نوق می کرد که دیگری — هر چند با انگیزه ای لثیمانه — به جبهه ی ملی حمله برد. او زمین را برایش هموار می کرد. همین برای آتشش می آورد، کلمات از بیان شدت خباثت عاجز ماند.

در تاریخ چهل و چند ساله ی حزب توده حتی يك بار تجاوز هیچ رژیم به حقوق دموکراتیک هیچ فرد و جمعیت و حزبی — مگر آنکه وابسته به حضرات باشند — توسط این حزب محکوم نشده است . حکم شگفت انگیزی است ولی واقعیت دارد، چندش آور است ولی درست است . سهل است، در موارد بیشماری این تعدیات حکام توسط عمله اکره ی این حزب با استقبال روبرو شده است، چنانچه گوئی تنها طریق عرض اندام آنها در صحنه ی سیاسی نابودی رقبه بوده است . با این اوصاف چگونه اکنون می توان کسی را ملامت کرد که در مقابل یورش به حزب توده نیشخند می زند ؟ و یا تعجب کرد که چرا همگان با همه ی تنفیری که از رژیم حاکم دارند از گرفتاری حضرات به نحوی احساس رضایت می کنند . از ماست که بر ماست .

موضع ما

ما با آنکه عکس العمل رضایت آمیز مردم را از سرکوب حزب توده می فهمیم ولی با آن موافق نیستیم . ما یورش سرکوبگرانه به هر حزب و جمعیتی را محکوم می کنیم و حزب توده از این حکم مستثنی نیست . ما مسئله ی جاسوسی سران حزب توده را از مسئله ی حمله به حزب — توده جدا می دانیم (و جداگانه به آن خواهیم پرداخت) ولی این امر برای ما يك اصل است که سرکوب تحت هر شرایطی يك عمل غیر انسانی است (۱) . مخالفت با این امر هنگامی مضاعف می شود که این سرکوب با انگیزه ای ارتجاعی و در جهت تحکیم رژیم ضد تاریخی صورت گیرد . مخالفت و مبارزه ی بر سابقه ی ما با حزب توده ، مسلماً بصورت احساس رضایت از این امر — رژیم چماق داران در ادامه ی حملات خود به مخالفین حزب توده ی " خط امامی " را هم مشمول عنایات خود کرده است ، در نمی آید . ما توده ای نیستیم . مبارزه ی سیاسی فقط در يك جود دموکراتیک با تشریح مواضع و نقد و افشاگری معنای واقعی خود را پیدا می کند . آن مبارزه ای که فقط با بستن دهان حریف به پیروزی رسد چیزی جز فریبکاری و شیادی نیست .

انگیزه رژیم

انگیزه ی اساسی رژیم در این مورد نیز همان انگیزه ی قرون وسطائی مخالفت با هر جنبه ی غیر خودی است . این خصوصیت که از قبل از کسب قدرت توسط سردمداران کنونی در ناصیه آنها هویدا بود ، پس از کسب قدرت با شدت بیشتری مجال بروز یافته و مسلماً تا قدرت یابی فائده ی يك باند از باندهای فاشیستی موجود بر سایر باندها ادامه خواهد یافت و این البته مشروط بر این است که فقدان جنبش مردمی ادامه حیات رژیم را ممکن سازد .

اگر در مورد انگیزه ی اساسی رژیم اسلا می بحثی نیست ، ولی در مورد زمان و نحوه ی اجرای آن می توان مسائلی را مطرح کرد و این هم بخاطر این مسئله است که می دانیم رژیم با این اقدام یکی از پایه های جاسوسی خود را از دست می دهد و مهم تر از این ، وابستگی حزب — توده به شوروی مسائل مهمتری را از نظر سیاست بین المللی ایجاد می کند . توجه به نکته ی اخیر —

۱ — مسئله ی جنگ و مبارزه مسلحانه ی رودر رو، گرچه نهایت طیف مبارزه ی سیاسی است از مقوله ی سرکوب جداست .

است که همه ی نظریاتی را که مدعی اند این اقدام توسط این یا آن گروه خاص در درون رژیم (فی المثل حجتیه) انجام گرفته است کلاً منسوخ می کند. رژیم اسلامی هر قدر هم که بوسی در و بیگر باشد و تحت هر انگیزه ای هم که بخواهد اقدام کند، آنقدر می داند که مسائلی که در روابطش با شوروی مطرح اند کدامند، و از قضا شاید کلید قضیه هم در همین نهفته باشد. آقای رفسنجانی در خطبه ی نماز جمعه ی دو هفته بعد از صاحبیه ی تلویزیونی رهبران حزب توده مطالبی را عنوان کرد و خواست بطور غیر مستقیم آنها را به عنوان دلائل اقدام رژیم

ما یورش سرکشیگران به هر حزب و جمعیتی را حکیم می گیم و حزب توده از این حکم مستثنی نیست. ما مسئله ی جاسوسی سران حزب توده را از مسئله ی حمله به حزب توده جدا می دانیم (و جداگانه به آن خواهیم پرداخت) ولی این اسیر برای ما يك اصل است که سرکوب تحت هر شرایطی يك اصل غیر انسانی است.

معرفی کند. البته صرف این مسئله که نکات ذکر شده توسط وی درست یا نادرست هستند مهم نیست. مهم اینست که وی به خوبی مسئله ی وجود ارتباط بین دستگیری سران حزب توده و اختلافات با شوروی را روشن می کند و در حقیقت نشان می دهد که این خود نیز يك نوع گروگان گیری است! حزب توده ای که برای گروگان گیری اول (انقلاب دوم!) آنقدر هورا کشید و آن را نشانه ی قاطعیت رژیم در مبارزه ی ضد امپریالیستی تلقی کرد این بار خود موضوع گروگان گیری دوم شده است. عبرت انگیز است!

بهر حال به تعبیر رفسنجانی اختلافات اساسی با شوروی بر محور افغانستان، گساز و جنگ می چرخد. رژیم خود راست بین ایران مایل است که شوروی اولاً از افغانستان خارج شود، ثانیاً گاز را به قیمتی که ایران می خواهد بخرد و ثالثاً به رژیم صدام کمک نکند (و البته ایران بکند) تا صدام علفی سقوط کند و حضرت حکیم به ولایت عراق رسد، و تا برچم آتشی خمینی از مرز چین تا اسرائیل به اهتزاز در آید. خوب چرا؟ برای اینکه عشق پیروی است. و اگر چنین نشود؟ گروگان گیری! (دوم!).

اگر رژیمی آنقدر می داند که شوروی و حزب توده بهم مرتبطند، آنقدر نیز می داند که گروگان گیری عوارضی خواهد داشت. و یا منافع. و باز حد اقل محاسبه گری حکیم می کند که منافع يك اقدام بیشتر از عوارض آن باشد.

این امر که منافع متصور رژیم چیست، بدقت روشن نیست ولی بطور مسلم از امتیاز گیری از غرب دور نیست. حتی اگر رژیم احق تر از آن بود که چنین نیاندیشد — که خود فرضی محال است — قدر مسلم اینست که غرب معنی و فوائد آنرا می داند و استقبال شایسته را بجا می آورد. فوائد حاکمیت رژیمی که نه تنها نیروهای ستونی را در یکال را قتل عام می کند، بلکه طرفداران شوروی را نیز زندانی کند و در مقابل واردات کالاهای مصرفی از غرب را افزایش دهد بیش از آنست که کمترین سیاستمدار غربی نتواند آنها ببیند. اگر هر کس در این

شك داشت مباحثات كنفرانس ويليامزبورگ بايد برايش روشنگر باشد .

اگر فوائد اين اقدام در حسن استقبال غرب و طبعاً گشايش درهاي رحمت مسلم است ، ناچيز بودن زيانها و عوارض اين اقدام نيز چندان دور از محاسبه نيست . عكس العمل زيان آميز شوروي چه مي تواند باشد كه براي رژيم قابل تحمل نباشد ؟ در عرصه ي تبليغات آيا سر و صداي راديوي ملي چيزي بيش از يك تقلاي مضحك است ؟ و آيا شوروي در اين زمينه اقدامي بيش از اين خواهد كرد ؟ قدر مسلم اينست كه رژيم ايران از عدم حمايت تبليغاتي شوروي واقف است . آن وحتى از حملات آنان استقبال خواهد كرد . بازاء هر مقاله ي منتقدانه ي روزنامه هاي طرفدار شوروي ده ها مقاله و رساله در سراسر جهان در منقبت رژيم ايران منتشر خواهد شد . رژيم ايران اگر نه به فراست لاقبل به تجربه ي دريافته است كه حمايت تبليغاتي شوروي و بـيـا ل گردن اوست نه حلال مشكلاتش . پس رژيم از دشنام هاي صداي ملي عملي غلام يحيي باكسي ندارد ، و انتقادهاي پراودا را باعث بالا رفتن "بورس" خود مي داند . از اينها باكي نيست . آيا رژيم از ايجاد اختلال در روابط بازرگاني خود با شوروي واقف است ؟ اين يك شوخي است . و فقط براي كساني جدي تلقى مي شود كه هم شوروي را نشناسند و هم از مبادلات بازرگاني جهاني بي اطلاع باشند . شوروي هرگز يك روبل معامله را در گـرـو مسائل سياسي نگذاشته است . اگر حتي به مسائل جهاني هم بي توجه باشيم تاريخ معاصر ايران بايد براي همه آموزنده باشد . شوروي ، رضا خان ، شوروي ، محمد رضا خان ، شوروي ، ژنرال زاهدي ، باز هم شوروي ، محمد رضا خان . و چقدر آموزنده بود همزمانى اعداى كميونيست هاي ايراني ، حبسها و شكست ها با ازدياد داد و ستد هاي تجاري ، پرداخت غرامات جنگي (۱) ، (۲) و بالاخره فروش اسلحه به رژيم شاه . آخرين ترسي كه هر كسي از شوروي مي تواند داشته باشد محدوديت تجارت است ، و تازه چي ؟ کدام كالاي شوروي است كه از بازار غرب سهل الوصول تر نباشد ؟ اين را نيز به حساب زيان رژيم نگذاريم . و بالاخره مسئله اي كه شايد براي عده اي ناروشتن باشد مسئله ي احتمال دخالت نظامي شوروي است . و باز بايد بگوئيم كه چنين افرادي به تاريخ توجه ندارند . شوروي هرگز تا كنون به يك دولت متخاصم حمله نكرده است . شگفت انگيز است ! اين کشور همواره محبت نظامي خود را متوجه "دوستانش" کرده است و همواره بنا بر دعوت رسمي ميهمان پابرجا شده است . از مسائل جنگ جهاني دوم كه بگذريم — كه آنهم پس از تجاوز آلمان به شوروي بوقوع پيوست ، در يكايك كشورهاي اروپاي شرقي ، در آذربايجان ايران و بالاخره در سال هاي اخير در اتيوپيا — و افغانستان ، اين حكومتهاي حاكم بودند كه از شوروي تمنا كردند داماد سرخانه شود . فراموش نكنيد كه شوروي صلح طلب است و مبادي آداب . به هيچ خانه اي بدون دعوت وارد نمي شود . كسي نترسد . و رژيم نيز نمي ترسد — كه مسئله ي نظامي مطرح شود . پاي شوروي چنان در گل افغانستان (با وجود دعوت رسمي) فرو رفته است كه ورود به ايران (بدون دعوت رسمي)

۲ — طلاهاي مورد مطالبه ي ايران در آراء غرامات جنگي و استفاده از راه آهن ايران در زمان جنگ براي كمك رسانی به شوروي بود . زيرا ايران رسماً بي طرف بود .

و بدون داشتن هر گونه اهرم داخلی مضحك است . لا اقل در افغانستان احزاب خلق و پرچم اهرم هائی بودند . در ایران چه ؟ حزب توده آنها پس از مصاحبه های سراناش ؟ ! اینها نکاتی نیستند که محاسبه نشده باشند . اگر هم آخوند های حاکم، تاریخ ندانند، مشاورین آنها می دانند . بنا بر این برای رژیم ایران در معامله ای که ضرر ندارد و نفع بسیار دارد، تأمل جایز نیست . اگر مدتی قضیه این دست و آن دست شد تا بلکه شوروی در جنگ ایران و عراق مساعدتی کند، بالاخره این توهم نیز در تجربه خلاف واقع بودن خود را اثبات کرد و این نکته برای آخوندها مسلم شد که در شرایط موجود شوروی نمی خواهد و نمی تواند در این جنگ جانب يك طرف را بگیرد . و این ملاحظه نه تنها قبل از تیرگی روابط ایران و شوروی صادق بود بلکه هنوز هم صادق است . شوروی نمی تواند کمکهای خود به عراق را بطور قابل توجهی زیاد کند . سوریه دشمن دیرینه ی عراق در خطر خواهد بود (۳) . فروش اسلحه ی شوروی به ایران نیز تا زمانیکه انواع حضرت کیم ایل سونگ وجود دارند قطع نخواهد شد .

از قضا بنظر می رسد که همین محاسبات نقش عمده را از لحاظ زمانی در تصمیم گیری رژیم ایران بازی کرده باشد . اکنون بیش از یکسال است که رژیم ایران در مرزها در حال آچمز است . کلیه ی حملات اخیر ایران یا با شکست فوری روبرو شدند و یا آنکه پس از چند روز مواضع مفتوحه مورد غضب مجدد عراق واقع شدند . ده ها هزار تن در این ماجرا کشته و مجروح شدند و ادامه ی این امر برای رژیم میسر نیست . (۴) . این امر درست است که رژیم برای کشته شدگان و مجروحین همانقدر اشک خواهد ریخت که برای گوسفندان قربانی مراسم حج ، اما این نیز درست است که داوطلبین شهادت علیرغم شستشوهای مغزی گوسفند نیستند . زمانی که رژیم نتواند دست آوردی ارائه دهد، زمانی که راه کرپلا يك گام هم کوتاه تر نشود، طبعاً سئوالات مختلف در ذهن عشاق زیارت مرقد امام حسین بیشتر و بیشتری شود . این وضع برای رژیم قابل تحمل نیست بنابراین رژیم مجبور است که اقدامی برای خروج از این بن بست بکند .

۳- رادیو اسرائیل از قول نشریه المجله عربستان سعودی اظهار داشت که شوروی اخیراً از سوریه خواسته است که اجازه دهد لوله نفت عراق که از آن کشور عبور میکند بکار افتد، و نیز از حمایت رژیم ایران دست بردارد . این محدودیه ایست که شوروی میتواند - در صورت اجابت سوریه که بعید است - مانور دهد .

۴- رفسنجانی در مقاله ای در مجله ی پاسدار اسلام (شماره ۱۸ برای خرداد ماه ۶۲) ضمن بررسی اهداف جنگ و بی آمده های آن برای عراق و ایران مینویسد : این مرحله (مرحله ای که ما باید به تنهایی در مقابل همه ی اینها (قدرتها) تصمیم بگیریم) هنوز به همان حال باقی است و از آن مدت هم نزدیک يك سال گذشته که وضع جبهه ها علیرغم عملیات رمضان، مسلم بن عقیل، محرم، والفجر مقداتی، والفجر يك هنوز بصورت ظاهر تغییر مهمی نکرده است و پیش روی چشم گیری نداشته ایم . این صریح ترین اظهار يك مقام رسمی (جنگ طلب و نه لیبرال) در اعتراف به رسیدن به بن بست است و کوششی است برای برگردن گوشها در ضرورت تغییر شرایط .

خروج از بن بست

این طور بنظر می‌رسد که مقصده ای که رژیم در آن قرار گرفته بود و راه حل خروج از آن، بی شبهات به وضع سادات در سال ۱۹۷۳، و اقدام وی به اخراج مستشاران نظامی شوروی نبود. سادات در وضعی بود که در جدالش با اسرائیل حمایت تعیین کننده ای از جانب شوروی دریافت نمی‌کرد. و برعکس صرف وجود مستشاران شوروی در مصر بهانه ای بود که آمریکا به آن متوسل می‌شد تا حمایت یک جانبه ای خود را از اسرائیل توجیه کند. در منطق سادات که طبعاً آمریکا با هزار وعده و وعید آنرا موجه می‌ساخت، اخراج مستشاران شوروی و ورود مصر به جرگه ی دوستان آمریکا موجب می‌شد که آمریکا از مصر نیز حمایت کند، هر دو را در کنف حمایتش گیرد و بین دو دوست خویش صلح برقرار نماید.

در مورد رژیم ایران هنوز به دقت مشخص نیست که امتیازاتی که از آمریکا دریافت شده اند کدامند. کم کردن کمک به رژیم عراق، فشار مالی به رژیم عراق از طریق عربستان سعودی و کویت و حتی به احتمال زیاد تهدید نظامی از طریق یک رژیم مزدور دیگر آمریکا - ترکیه - نسبت به عراق (۵) - مجموعه ای این عوامل و احتمالاً بکار بردن اهرمهای دیگر می‌تواند رژیم عراق را وادار کند که به شرایط صلحی که برای ایران خفت آور نباشد تن دهد. ایجاد صندوق بین المللی برای پرداخت غرامات از جمله کوششهایی است که می‌تواند سبیل آخوند هفتای مفت خور را چرب کند. درگیری مرزی چند روزه ی اخیر بین ترکیه و عراق درست در شرایطی که شمال عراق از نظر فعالیت کردها آرام ترین لحظات را در چند سال اخیر می‌گذراند حائز اهمیت بسیار است. جالب اینست که رژیم ایران که می‌داند درگیری ترکیه و عراق چقدر به نفع اوست شتابزده نعل وارونه می‌زند و آنرا از جمله توطئه های امپریالیسم علیه ایران!! می‌خواند. کیهان ۱۴ خرداد در این مورد می‌نویسد:

رژیم ترکیه به نفت شمال عراق طمع دارد و عراق با سکوت و رضایت نسبت به ورود ارتش ترکیه به خاک خود، در حقیقت می‌خواهد به انگیزه ی ترکیه - جامه عمل بپوشاند (یعنی نفت را به ترکیه بدهد) تا در مقابل، دیگر از وجود جنبش مسلحانه در شمال عراق خبری نباشد. (۱۱)

۵- رفسنجانی در همان مقاله ذکر شده می‌نویسد:
رژیم عراق بخاطر اغراض و اهداف توسعه طلبانه ای که در منطقه داشت... بلکه با ترکیه هم دعوا دارد.
و یک صفحه بعد می‌نویسد:

((عراق)) متکی بود به سه و نیم میلیون بشکه نفت که روزانه صادر می‌کرد که حالا اگر راست بگویند به ششصد هزار بشکه در روز رسیده است آنهم با یک خط لوله ((از ترکیه)) که در هر لحظه در خطر است.
توجه شود که این مطلب قبل از حمله ی ترکیه به عراق نگاشته شده است! و پس از تیرگی روابط ایران و شوروی. آیا آقای رفسنجانی پیشا پیش خبری نداشته است؟

هیچ چیز بجز منطق آخوندی نمی تواند این گونه چپ اندر قیچی سفید را سیاه جلوه دهد .
اینکه رژیم مجبور است این طور شتابزده در مورد اقدامات ترکیه مغلطه کند خود نشانه ی
این است که از رسوائی می ترسد . (۶) .

اینکه آیا این درگیری ادامه خواهد یافت و یا نه بطور مسلم وابسته به صدها مسئله ی
دیگر است . فعلا شاخ دیونشان داده شده و این بخودی خود بی تأثیر نیست . آنچه
می توان گفت و مسلم دانست اینست که رژیم ایران راه نجاتش را بد رستی در غرب می داند .
این حکمی است که ما بارها بر مبنای تحلیل از حرکت خرده بورژوازی به آن اشاره کرده ایم و این
حکم عام را با تحلیل مشخص از ماهیت رژیم ایران توأم نموده ایم . خرده بورژوازی نه تنها
امید آینده ی خود را در بورژوازی می یابد بلکه عملا و به تجربه نیز در می یابد که حلال مشکلات
او در هر مرحله برادر بزرگ است . این جا جائیست که ایده الیسم و براگماتیسم همسو می شوند
و هیچ چیز منجمله امیدها و ادعیه ی طرفداران " راه رشد غیر سرمایه داری " مانع آن نخواهد

فوائد حاکمیت رژیمی که نه تنها نیروهای مشرفی و رادیکال را قتل عام می کند ، بلکه
طرفداران شوروی را نیز زندانی کند و در مقابل واردات کالاهای مصرفی
از غرب را افزایش دهد بیش از آنست که کمترین سیاستمدار فریب نتواند آنسترا
ببیند . اگر هر کس در این شک داشت مباحثات کفرانس و ایمانز پرورگ بایستند
برایش روشنتر باشد .

شد .

فن آخر

اما در اینجا يك نکته را ناگفته نباید گذاشت . حساب آخوندها درست است . حساب
غرب هم درست است . اما درست داریم و درست تر . و اینجاست که پای قضیه می لنگد .
رژیم آخوندی از بسیاری جهات مورد خواست امپریالیسم است . این را بارها گفته ایم .
هیچ رژیمی نمی تواند تا این حد در جهت سرکوب نیروهای چپ و رادیکال ، در مقابل
با کمونیسم ، در کاهش صدور نفت ، در شکستن قیمت نفت ، در خریدن اجناس مصرفی از غرب
و در متلاشی کردن صنایع کشور ، و مؤثر افتد . اینها همه مورد نظر غرب بوده است
و انجام شده است ، اما با این همه مکررا اشاره کرده ایم که این رژیم انتخاب اول و دائمی
غرب نیست . این رژیم جاده صاف کن است ، بولد و زراست . غرب بجز اینها و اضافه بر اینها
عمله و بنا هم می خواهد . " سازندگی " البته بر مبنای منافع دراز مدتش و بر طبق مدل مورد

۶ - ما متوجه هستیم که شواهد مزبور برای نتیجه گیری قطعی کافی نیستند و به همین جهت
مسئله را بصورت طرح سؤال عنوان می کنیم . اتحادیه ی دانشجویان عراقی مقیم اروپا (مخالف رژیم
صدام) قبل از آنکه از خط رسمی ایران مطلع شود ، همین مطلب را عنوان می کند و کیهان ۱۸ -
خرداد ۶۲ نیز آنرا بدین صورت چاپ می کند :

مخالفین رژیم عراق ضمن مسئول دانستن رژیم صدام در کشتار کردهای عراق و ورود نظامی
ترکیه به عراق راجعش انداز فرارسیدن مرگ سیاسی صدام تلقی کرد و اظهار امیدواری
می کنند که صدام بروی کنترل خود رابر سایر نقاط کشور نیز از دست بدهد .

پسندش هم می‌خواهد .

نتیجه چیست ؟ نتیجه اینست که غرب به حضرات قول ها را می دهد ، در باغ سبز هم نشان می دهد ، حمایت هم می کند اما تا حدی و حدودی . جاده که صاف شد با يك بفرومائید بی تشکر آنها را تا هنگام انقلاب مهدی به مرخصی می فرستد . ما می توانیم این حکم را قاطعانه تکرار کنیم .

حزب توده

در صفحات پیش گفتیم که یورش به حزب توده از نظر زمانی نه بخاطر جلوگیری از توطئه های آنان چنانکه رژیم می گوید ، بلکه صرفاً مسئله ای در ارتباط با روابط ایران و شوروی و مشخص شدن جهت حرکت رژیم بوده است . حزب توده علنی تر ، مفتضح تر و بی پایه تر از آن بود که اعتباری در میان مردم داشته باشد . این جماعت را مردم بدرستی عملی بی پرنسیپ رژیم می دانستند و اگر نه بیشتر از رژیم لا اقل کمتر نسبت به آن احساس تنفر نمی کردند . مسئله جاسوسی هم به شوخی شباهت داشت . در این کشور کسی نبود که نداند حضرات جاسوسند . جناب بهشتی سه سال پیش در صاحبیه اش این را گفته بود . چرا این قسمت از صاحبیه او در آن زمان پخش نشد ؟ چون در آن زمان وقت یورش به حزب توده نبود . هنگام حمایت از آن در مقابل سازمان های چپ بود . اما اکنون که دلائل سیاسی حکم می کرد می شد مسئله ی جاسوسی (چهل و چند سال جاسوسی !) را از آستین بیرون کشید . و البته چه دلیل مردم پسندی .

اما آنچه در اینجا برای بسیاری مورد سؤال است ، مسئله نفی عمل نیست . مسئله اینست که چطور این رهبران بیر و پاتال به این سرعت ، به این شدت و با این درجه از وقاحت به جرمهای خود اعتراف کردند . در این زمینه توضیحاتی می دهیم ولی پیشاپیش متذکر می شویم که مدعی نیستیم بتوانیم در مجالی مختصر همه ی جنبه های مسئله را بشکافیم . این مسئله در ابعاد کوچکتر - در حد کاریکاتور - و بصورتی دفرمه به مسئله ی محاکمات مسکو شباهت دارد . آشنائی به ادبیات وسیعی که در این مورد منتشر شده است بسیار ضروری است . اما این يك قسمت قضیه است و در مورد عده ای معتقد و مبارز می تواند مصداق داشته باشد (۷) . در مورد سران حزب توده مسئله چیز دیگری است .

نظر گذشته ی ما در مورد سران حزب توده این بوده است که اینان " کارمندان فارسی زبان وزارت خارجه ی شوروی " هستند . اگر این توصیف تفاوتی با خصوصیات يك جاسوس داشته باشد مهم نیست . شاید این توصیفی " ملایم " بوده است ، بخصوص در مقایسه

۷ - در سالهای دهه ی ۱۹۳۰ محاکمات مسکو هزاران تن از کمونیست های مبارز و معتقد یعنی اکثریت کمیته ی مرکزی حزب بلشویک که رهبری انقلاب اکتبر را به عهده داشتند و ده ها هزار تن از کمونیست هایی را که مانع سلطه ی باند استالینی تلقی می شدند محکوم به نابودی کرد . نه تنها این کشتار وسیع از تکاندهنده ترین حوادث تاریخ است بلکه تدابیر و شیوه هایی که رژیم وقت در شکستن مبارزین بکاربرد از شگفت انگیزترین مسائل است که ده ها سال است ذهن بشریت را بخود معطوف داشته است . تعجب آور نیست که این محاکمات بزرگترین و مؤثرترین

با شرایط کنونی که خود این رهبران بدون پلک زدن ! تعداد سال هائی را که در خدمت
 لک - گ - ب بوده اند در مقابل قیافه‌ی بهت زده مردم می‌شمارند ، کارمند یا جاسوس ،
 انتخابش با شماس است .

فرض کنیم که کسی یا کسانی سی سال یا چهل سال مزدور یک قدرت باشند . از لباس
 و پوشاک آنها تا پروتئین سلول های بدنشان از این راه تأمین شده باشد . کسانی باشند
 که مصالح ملت خود را ، افکار و تردید های مشخص خود را هر بار و هر بار زیر پا گذاشته باشند .
 چهل سال نوکری کرده باشند ، چهل سال در مقابل وقاحت آمیزترین سیاست های ارباب
 دم فرو بسته باشند ، چهل سال به مبارزین واقعی میهن بدستور ارباب دشنام گفته باشند
 در چنین وضعی ، انسان هائی با چنین ویژگی " شخصیتی " (چقدر واژه‌ی شخصیت کشنده
 است !) در مقابل کوچکترین فشار و اولین سیلی چقدر مقاومت خواهند کرد ! ؟ هیچ .

لازم نیست به همه‌ی مطالبی که فی المثل در مورد کیانوری منتشر شده باور داشته
 باشیم . لازم نیست " من متهم " میکنم " نوشته‌ی فریدون کشاورز را از بالا تا پائین بپذیریم ،
 لازم نیست که قبول کنیم که کیانوری از عوامل لو دادن خسرو روزه بوده است ، نه . به زندگی
 سیاسی شایدانه‌ی او و امثال او ، به حیات ننگین حزب توده نگاه کنید تا ببینید انسان هائی ،

حربه‌ی تبلیغاتی را بدست امپریالیسم داد . حربه‌ای که کهنه شدنی نیست بویژه آنکه خفقان
 آن دوران با سرکوب این دوران در کشورهای " سوسیالیستی " چنان تداوم یافته است که قابل
 انکار نیست . بجز فاشیستهای چپ نمائی که هنوز هم از این محاکمات دفاع می‌کنند ، و بجز
 امپریالیست ها که این شیوه‌ی کار را ماهوی کمونیسم می‌دانند ، بقیه‌ی انسان های متفکر هنوز
 در جستجوی فهمیدن و توضیح مسئله هستند . ادبیات منتشره در این مورد غیر قابل شمارش
 است . مدد و وف در کتاب " در دادگاه تاریخ " پاره‌ای از توضیحات مختلف را منعکس می‌کند
 و ما آشنائی به این مطالب را توصیه می‌کنیم . یکی از توضیحات قابل تعمق در مورد استغفار
 های مبارزین در دادگاه و انتصاب جرائم مرتکب نشده بخود (خیانت ، جاسوسی . . .) اینست
 که در جو مستأصل کننده آن زمان ، در مقابل لو دادن آنها و ضعف های اطرافیان ، و در زیر
 شکنجه های طاقت فرسا این افراد بخود تلقین کردند و یا این تلقین را پذیرفتند که حال که
 بهر حال کشته خواهند شد این از خود گذشتگی را بکنند که با قبول جرائمی که حزب برای آنها
 معین کرده است پایه های حزب را در میان صفوف جوان ترها مستحکم کنند . حزب مظهر
 آرمان آنها و تنها امید سوسیالیزه کردن جامعه بود . حزب باید به هر صورتی تقویت می‌شد .
 حتی اکنون که بهر منوال حزب تصمیم به نابودی شخصی آنها گرفته است می‌توان و باید با گذشتن
 از شرف خود ، حزب را راست گفتار جلوه داد و آنرا تقویت کرد . این که این تعبیر روانشناختی
 چقدر صادق بوده است هنوز مورد بحث است . اما درست یا نادرست اعترافات آنها این تأثیر را
 در جامعه و در ساختن اسطوره استالین داشت و حتی در زمان خروش چف که به همه‌ی محکومین
 بجز چند نفر " اعاده حیثیت " شد و قلابی بودن اتهامات بر ملا گشت و اسناد منتشر شد این
 مقداری اعتبار بیشتر کسب کرد .

بهر حال حتی در صورت صحت این مسئله اساسا با مصاحبات سران حزب توده قابل قیاس
 نیست . این رهبران برای " خدمت به حزب " سخن نمی‌گفتند ، حزب را خائن می‌شمردند و انحلالش
 را اعلام می‌کردند . در اینجا کمک به رژیم " سوسیالیستی " مطرح نبود ، کمک به اخوند های ضد
 کمونیست بود . اینجا جنگ تروتسکی و استالین نبود که در هر حال یک عمر علیه هم می‌جنگیدند
 کرده بودند ، اینجا افشاء برادر بزرگتر بود که یک عمر از او حرف شنوائی کرده بودند . اینها
 اکنون این خدمتکاری را توضیح می‌دادند و می‌گفتند جاسوس بودیم ، یعنی چیزی را که همه
 می‌دانستند ، دنبال روی خود را بر ملا می‌کردند و آخر سر هم از " امامت " طلب مغفرت می‌کردند .
 اعتراف حضرات را با " اعتراف " محکومین مسکو مقایسه نکنیم . این شکوه مند کردن قضیه است .
 مبتذل کردن یک پدیده با شکوه نابخشودنی است ، شکوه مند کردن یک امر مبتذل چندش آور است .

به این حد دروغگو و وقیح انسان هائی به این اندازه شارلاتان و توطئه گر، چقدر می توانند در مقابل فشار مقاومت کنند. بنظر ما اگر اینها مقاومت می کردند جای تعجب و شگفتی نبود

بنظر ما اگر اینها مقاومت میکردند جای تعجب و شگفتی نبود و نسیه عکس آن •
کیانوری بخارین نیست که " غلط کردم " او مسئله باشد • قائم پناه زینویف نیست
و شلتوکی به کاریکاتور کامنف هم شباهت ندارد •

و نه عکس آن • کیانوری بخارین نیست که " غلط کردم " او مسئله باشد • قائم پناه زینویف نیست و شلتوکی به کاریکاتور کامنف هم شباهت ندارد •
محاکمات مسکود در مورد مبارزینی به صحنه آمد که در سخت ترین شرایط زندگی کرده بودند، به زندان و تبعید افتاده بودند، انقلاب کرده بودند، پیروز شده بودند، باز مبارزه کردند و بودند و بالاخره قربانی استالینیزم شده بودند •
" مصاحبات تهران " در مورد استالینیستهای بود که زیر چتر ارتش سرخ حزب ساخته بودند، جاسوسی برای کشور دیگری کرده بودند، به زندان افتاده بودند، توسط رزم آرا فرار داده شده بودند (۸)، در تحت حمایت برادران بزرگ و بزرگتر زادخانهی حمله به انقلابیون ایران را تشکیل داده بودند با سلام و صلوات به ایران رجعت داده شده و حامی ارتجاعی ترین و پلید ترین و ضد کمونیست ترین جماعت - جماعت آخوندی، جمهوری اسلامی! - شده بودند، عناصر و نیروهای مترقی را لو داده بودند برای آخوندها جاسوسی کرده بودند و بالاخره...
آیا اینها شباهتی به شخصیت های محاکمات مسکود دارند؟! آیا این تشبیه نوعی توهین به هزاران کمونیستی نیست که در رژیم شوروی جان باختند؟ حاشا و کلا • در اینجا سئوالی که مطرح می شود، اینست که بسیار خوب، این توضیح در مورد انواع کیانوری و سایر جاسوسان صادق است، دیگران چه؟ سایر رهبران چه؟

بگذارید قبل از جواب دادن يك سئوال را مطرح کنیم • سایر رهبران چه نوع انسانهایی بودند؟ حداقل اینست که بگوئیم شعور متوسط داشتند • و باز این انتظار هست که بپذیریم تاریخ حزب و مبارزات ایران را می دانستند • آیا برای انسان هائی با شعور متوسط سخت بود که عملکرد آن عده از رهبران را که جاسوس بودند (یا بقول احسان طبری در رثای عبدالصمد کامبخش " دوست صدیق شوروی " بودند) ببینند؟ آیا اینان در طول ۴۰ سال فعالیت هیچ گاه ندیده و نفهمیده بودند که نمایندگان رسمی شوروی در جلسات آنها حاضر شده و مسائلی

۸ - رزم آراء بمنظور تحبیب شوروی سران حزب توده را فرار داد • ستوان قبادیان افسر حزب توده که در این ماجرا دخالت داشت سال ها بعد توسط شوروی به حکومت شاه تحویل داده شد و در مرز تیرباران شد! توضیح حزب توده این بوده که وی مجنون شده و خودش تقاضای بازگشت به ایران کرده بود و چون شوروی نمی توانست برخلاف میلش (میل يك مجنون!) او را نگاه دارد لاجرم او را به ایران فرستاد!

را به آنها دیکته می‌کنند؟ آیا تحریف مبتدل تاریخ را توسط حزب خود نمی‌دیدند؟ آیا از لو دادن دیگران خبر نداشتند؟ آیا حتی بخش‌نامه‌های داخلی حزب را نمی‌خواندند؟ چیزی بیش از سفاکت لازم است که به این سئوالات جواب منفی داده شود. قدر مسلم اینست که اینها همه را می‌دانستند، توافق می‌کردند، همکاری می‌کردند و خوش‌رقصی. حال می‌پرسیم از لحاظ اصول، منش و شخصیت چه فرقی بین چنین رهبر "غیر جاسوس" با مثلاً آقای قائم پناه است؟ چگونه است که کسی در يك منجلاب شاهد همه چیز باشد، همکاری کند و بعد مدعی باشد قورباغه نیست و قواست؟ واقعیت اینست که در احزابی مانند حزب توده صعود بسط "دائره‌ی رهبری" مستلزم داشتن شخصیتی مشابه سایر رهبران است. غیر ممکن است که فردی با استقلال رأی، با شخصیت متکی بخود و با اثری از صداقت در وجود، بدین دایره‌ی مشتم راه ورود داشته باشد. باید به قول خود آنها "خودی" باشد: و اینها هم خودی بودند.

اما باز سئوالات دیگری مطرح است. بر سیده می‌شود عموی و شلتوکی‌ها که سالها زندان را تحمل کرده بودند چرا به این زودی اظهار ندامت کردند. و جواب ما اینست که آیا به دنبال همان افسانه‌های حزب توده‌ایم و یا آنکه چشم باز داریم؟ عموی و شلتوکی‌ها بارها و بارها اظهار ندامت کرده بودند. ندامت‌نامه‌های آنها بیش از آن چاپ شده است که احتیاج به تکرار داشته باشند. اینها "مهمان این آقایان" بودند و نه زندانیان سیاسی مقام و دائماً تحت فشار و شکنجه. باید دید علیرغم اظهار ندامت، چرا رژیم شاه آنها را آزاد نکرده بود. گفته می‌شود که جرم آنها در همان زمان جاسوسی بوده و نه عضویت صرف در حزب توده. ما به مدارك رژیم گذشته و حال دسترسی نداریم ولی این مسئله را قابل تعمق می‌دانیم. بین صفر قهرمانی که پس از ۳۲ سال زندان به علت استقلال رأی توسط حزب توده طرد شد و آقای عموی تفاوت‌هایی هست. شاید آینده در این مورد مسائل بیشتری را روشن کند. گذشته‌ی عموی هر چه بوده - جاسوس یا غیر آن - صاحب‌ه‌ی اخیر وی وقیحانه‌ترین رکشیف‌ترین همه بود. وی در خطاب به هواداران می‌گفت: ۴۰ سال به شما دروغ گفتیم و خیانت کردیم، اکنون برای آسایش من بیایید و خود را تسلیم کنید!! این همانند گفته‌ی دزدی است که بگوید ۴۰ سال جیب شما را زدم حال برای آسایش من کیف پولتان را به من بدهید. این چیزی بیش از وقاحت است. و چنین شخصی، شخصیتی؛ چنین شاید کلاه برداری، بخارین نیست که اظهار ندامتش تعجب‌آفرین باشد. اینها محاکمات مسکونیست، مصاحبات تهران است.

موسوی تبریزی معتقد است "پیر جاسوسان" در مقابل "صفای پاسداران" نتوانستند مقاومت کنند. نمونه‌های این "صفا" را با پوست و گوشت خود حس کرده‌ایم. آقای کیانوری هم همین را گفت، شلتوکی نیز. چگونه دژخیم را فرشته خوانند، جای شگفتی نیست. از ایشان جای شگفتی نیست.

انترناسیونالیسم

اما داستان کادرهای پائین تر، آنها که جاسوسی را انترناسیونالیسم تصور می کردند — چه می شود. تراژدی در اینجاست. فرض بر اینست که شوروی مادر سوسیالیسم است، فرض بر اینست که چون اولین کشور سوسیالیستی بوده است این امر "سرفلی" دارد، فرض بر اینست که بنا بر این باید تمام اطلاعات خود را در اختیارش قرار داد، فرض بر اینست که هنگامیکه اسلحه به رژیم شاه می فروشد باید از آن دفاع کرد، فرض بر اینست که هنگامیکه اشرف پهلوی را بعنوان نماینده ی زنان ایران به مسکو دعوت می کنند باید مرحبا گفت، فرض بر اینست که در طول چهل سال حتی نباید از این کشور انتقاد کرد، فرض بر اینست که تا استالین هست بایست

فرض کنیم که کس یا کسانی سی سال یا چهل سال مزد و یک قدرت باشند. از لباس و پوشاک آنها تا پروتئین سلول های بدنشان از این راه تأمین شده باشد. کسانی باشند که مصالح ملت خود را، افکار و تردیدهای مشخص غصب خود را هر بار و هر بار زیر پا گذاشته باشد. در چنین وضعی، انسان هائی با چنین ویژگی "شخصیت" (چقدر واژه ی شخصیت گنبدار است!) در مقابل کوچکترین فشار و اولین سیلی چقدر مقاومت خواهند کرد!؟ هیچ.

او را سرور عالم دانست، فرض بر اینست که تا خروشچف به استالین فحش داد باید از او هـ سبقت گرفت، فرض بر اینست که تا برژنف استالین را "تجدید اعتبار" کرد باز هم باید مرحبـ گفت. بسیار خوب کسی که از انترناسیونالیسم چنین برداشتی دارد بی جز احساس تـ سـ فـ ما (و این ضعیف ترین واژه است) چه احساسی را بر می انگیزد؟ مقداری ترجم و بیشتر— از آن عبرت. درست است، انترناسیونالیسم از وجوه عمده ی کمونیسم است. کمونیسم وجود هرگونه اختلاف در معیشت و تولید را بر مبنای طبقه، نژاد، مذهب، ملیت، . . . نفی می کند ولی اساس بحث درست همینجاست. کمونیسم اختلافات را نفی می کند، نفی دیالکتیکی، و نـ رـ د، رد سرکوب گرانه.

سرمایه داری انترناسیونالیسم را بوجود آورد، مرزهای ملی را از میان برداشت و جـ هـ رـ را در قلمرو خویش آورد. اما این دستاورد سرمایه داری مانند سایر دستاوردهایش محدود یـ هـ ی خویش را داشت. مرزهای ملی هم از میان رفتند و هم از جهاتی باقی ماندند و این امر بر حسب ویژگی های مقطعی سرمایه داری و حوائج مرحله ای آن شدت و ضعف می یابد. پای جهانـ ی شدن سرمایه، یا به پای گسترش "چند ملیتی" ها و همزمان با یگانگی عنصر سرمایه، محدوده های ملی نقش نه تعیین کننده بلکه محدود کننده را بازی می کنند و ایـ

بخصوص دردوران بحران ها برجستگی می یابد . انواع سیاست های "حفاظتی" ، صافی های گمرکی و موازنه مالی وجود فعال این بازمانده ها را یاد آور میشود . این ویژگی سرمایه داری است . کمونیسم این محدودیت ها را از بین خواهد برد . مرزها را رفع می کند و نه اینکه درهم می کوید . انسان را از فراز مرزها بالاتر می برد ، اعتلا می دهد . این اعتلا ، این رفع ، این نفی مانند همه ی موارد دیگر در کمونیسم از طریق ایجاد تغییرات و دگرگونی های بنیادی در تولید و در روبنا ایجاد می شود و نه با فتح نظامی و نه با رخنه گری و جاسوسی . کمونیسم طالب صلح است . صلح طلب منفعل نیست بلکه میداند که با صلح فتح میکند .

هنگامیکه سوسیالیسم مستقر میشود مرزها خود به خود از بین میروند . نیسازي به وجود مرزها نیست . همه ی کشورها به همه ی انسان ها تعلق خواهند داشت . اساسا کشورهایی به معنای محدوده ها وجود نخواهند داشت . این انترناسیونالیسم است .

ما در جامعه ی طبقاتی زندگی می کنیم . برخلاف میل ما مالکیت وجود دارد . بـا آن مبارزه می کنیم و نه اینکه میان بر بزنیم ! فرق يك مبارز و يك دزد در همینجاست . آن يك مالکیت را نفی می کند ، این يك رد می کند — به جیب طرف دست برد می زند .

جهان سرمایه داری سرور دارد ، آقا دارد ، جهان کمونیستی بنظر بعضی مادر ! در هر دو حال انسان ها باید مدیون انسان هایی دیگر باشند . در خدمت آنها باشند . طبقات متصورا از میان می روند تا روابط مادر و دختری سکه زده شود . شرم آور است . (۹) .

مگر انسان ها برابر نیستند ؟ مگر کمونیسم ملت شناس است ؟ البته کسی جواب مثبت نمی دهد . حال از توده ای ها می پرسیم آیا یکبار هم که شده شوروی اسرار نظامی خود را در اختیار رهبران شما قرار دهد ؟ اسرار نظامی به جهنم . آیا یکبار هم که شده در مورد سیاست جهانی خود نظر کسی را خواسته باشد ؟ آیا روابط فی المثل شوروی و امریکا از لحاظ انتر-ناسیونالیستی برای کمونیست های ایرانی مهم هست یا نه ؟ اگر جواب مثبت است آیا در مورد این روابط "غیر سری" از رهبران شما نظر خواهی شده بود ؟ آیا تغییرات مشی شدید داخلی شوروی از لحاظ انترناسیونالیستی — نه حتی روسوفیلیسم — برای کمونیست های ایرانی مهم هست یا نه ؟ آیا با شما مشورت می شد ؟ آیا مثلا در حالیکه مدتی از اشکریزان شما در مراسم تدفین پدر (!) پرولتاریای جهان — البته در این مورد نمی شد گفت مادر — استالین نگذشته بود و شما به موی سبیل او قسم می خوردید ، آقای خروشچف در مورد تغییر جهت با شما مشورت کرد ؟ آیا اصلا به حساب آورد که شما عکس های "پدر" را بالای سر خود داشتید ؟ آیا فکر کرد که فردا به درو همسایه چه توضیح می دهید ؟ آیا هنگامیکه عکس قاب شده "پدر" را از دیوار بر

۹ — آیا می دانید حزب توده رسماً مادر داشت ؟ شوخی نیست . يك خانم مسن روس (اهل شوروی) که اسم او را خوشبختانه نمی دانیم را اعضا و هواداران حزب "مادر" می خواندند . ملکه ی زنبوران عسل ؟ منتقل کننده ی "عصبیت" و گیان ؟ اینکه شوروی چند تا از این "مادر" ها برای احزاب کمونیست بدبخت دنیای سوم دارد بر ما روشن نیست ولی نمی دانیم چرا بر حسب ظاهر هم که شده يك پیرزن بنگلادشی مادر حزبی نمی شود ! ؟ این انترناسیونالیسم نیست . روس زدگی است . بدبختی و حقارت است . بیچاره این خلدون عصبیت را در وراثت می جست و تخم و ترکمه "کمونیست ها" را در روسوفیلیسم باید جستجو کرد .

می داشتند چه احساسی می کردید ؟ بگذارید ما بجای شما جواب بدهیم . آنهایی از شما که احساس و شعور داشتید تا ته قضیه را خواندید . از احساس نوکری ، عبودیت ، دنباله روز منجر شدید . نفهمیدید که چرا شما و رهبران "انترناسیونالیست" شما باید این مطالب را همزمان با همسایه ضد کمونیست شما در روزنامه ها بخوانید . نفهمیدید که انترناسیونالیست يك رابطه ی متقابل است و نه يك جانبه . نفهمیدید که رابطه ای که در آن يك طرف خور را و پوشاك کسی را تأمین کند — و یا حتی نکند — تا او برایش خدمت کند ، اطلاعات جمع آوری کند و سینه سیر کند را رابطه ی ارباب و نوکری ، رابطه ی جاسوسی می گویند و نه انترناسیونالیسم . اما این برای همه اتفاق نیفتاد . بعضی از هیچ چیز عبرت نمی گیرند . نوکرها صفتند . به سیاق همیشگی به کار ادامه دادند . باز هم توستری خوردند ، باز هم ادامه دادند ، و حال متحیر که چرا برادر بزرگ ، مادر ، قطب سوسیالیسم ، مراد ، . . . به کمک آنها نمی آید . چگونه رفیق آندروپوف نمی داند که من انترناسیونالیست بخاطر او چه کشیده ام . نه . اطلاع ندارد . اگر بداند "قطعا" اقدام جدی می کند . باز نه بهتر است نکند . اقدام "جدی" رفا پس از مرداد ۳۲ چندان غرور آفرین نبود .

عکس العمل ها

عکس العمل احزاب کمونیست جهان چنان قابل پیش بینی بود که می شد نسخه ی خط ده سال پیش نبشته شده ی آنها از درون صندوق خانه هایشان بیرون کشید . "رهبران" را شکنجه داده اند . بگذریم از اینکه اگر قرار باشد شکنجه همه ی رهبران را به غلط کردم بیندازد ، نوجوانی که زیر شکنجه جان فدا می کند چه باید بگوید ، ولی بهر حال توضیح بیشتری هم از آنها انتظار نداشتیم . چه می گفتند که خدا را خوش آید و حق خلایق را فزونی بخشد ؟ رادیوهای غرب ، با همان لحن بیچه خرکن "ابژکتیو" به نعل و میخ زدند و در حالیکه خرسند ، خود را پنهان نمی توانستند بکنند متوسل به معجزه ی "دارو" هائی شدند که رژیم اسلامی لایب از میان دستورات علامه ی مجلسی در حلیته المتقین پیدا کرده و حضرات را چیز خور کرده است . در ایران نیز بجز بلندگوهای دولتی که البته بر حسب خط رسمی همه چیز را بر مبنای کشف "صفای پاسداران" توسط حضرات توضیح می دادند ، نوشته ای توسط نهضت آزادی منتشر شد که در نوع خود بی بدیل بود . اینها نمی توانستند حرف رژیم را بزنند — گردن خودشان را می گرفت — لاجرم گفتند اینها چون کمونیست بودند و کمونیستها بدند پس همه چیز قابیل فهم است ! جل الخالق و مخلوقه الیم . بنظر آنها این نشانه ی آنست که کمونیسم محکوم به فناست ، قلابی است و هکذا ، حال این مسئله که چرا مثلاً آیت الله العظمی شریعتی — دار — هم کمونیست می شود (منظور اینست که می گوید غلط کردم !) و سایر مسلمین نیز توبه را تقی — می نامند بجای خود محفوظ . از ایشان انتظار بیشتری نمی توان داشت . اما جالب نتیجه گیری آنهاست خطاب به رژیم : حال که گروهی که میانه ما را بهم زد از بین رفته ما چرا آشتی نکنیم !

این را می‌گویند کثافت یک دلال بازاری . (۱۰) .

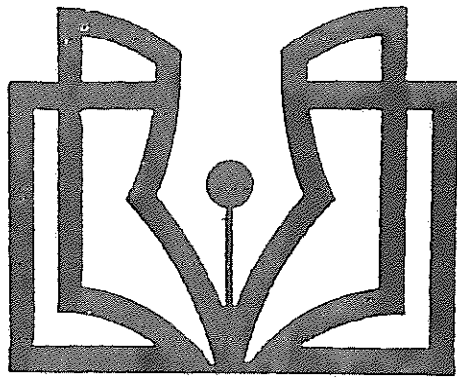
از این عکس‌العمل‌های قابل پیش‌بینی گذشته به مسئله‌ی تاثیر آن روی توده‌های مردم و توده‌های چپ باید توجه داشت . تردیدی نیست که این امر در مراحل اول تاثیر سوئی روی توده‌های نا آگاه دارد . بهر حال حزب توده چهل سال به عنوان حزب کمونیست شناسانده شده و برای مردم تفکیک و تفاوت‌گذاری میان آنچه حزب توده مدعی بود و آنچه سایر نیروهای چپ می‌گفتند همواره آسان نبوده است . عنصر نا آگاهی که هنوز کمونیسم را نمی‌شناسد طبعاً تفاوت ایدئولوژیک و ماهیتی حزب توده و سایر جریان‌های چپ را نخواهد دانست . تاثیر شوهای تلویزیونی عده‌ای پیر و پاتال کمونیست‌نما بر مردم در شکستن جو مبارزه قابل چشم پوشی نیست . این تاثیر سوء فقط با کوشش بیگیر، صبورانه و صادقانه ی نیروهای چپ از بین خواهد رفت، و این وظیفه ایست سنگین بر وظائف پیشین . احمدزاده ها، پویان ها، گل سرخی ها، روزبه ها، و صد ها کمونیست مبارز دیگر افتخار و اعتبار آفریدند، یزدی ها، نیکخواه ها، کیانوری ها و دیگران ننگ . مردم در طول زمان به قضاوت درست خواهند نشست ولی این روند باید توسط کمونیست‌ها تسریع شود و عمق یابد، و این در مقابل با تبلیغات قدرت‌های جهانی است که می‌خواهند اینها را به حساب کمونیسم بگذارند .

نیروهای چپ از تاثیر این پدیده بدور نبوده‌اند . درست که همه التماس‌های حضرات مبنی بر "در خط آمدن" و نیز تبلیغات رژیم که اینها همه را نشانه ی درستی راه خود می‌خواند پوزخند زدند ولی کم نبوده‌اند کسانی که بقول خود شدت وحدت غلط کردم ها را نتوانسته‌اند هضم کنند .

بهر حال از این عوارض که بگذریم، افشای رهبری حزب توده مسئله ایست که بشرط اقدام درست و هشیارانه ی سایر نیروهای چپ می‌تواند در درازمدت در پالایش خطوط چپ مؤثر واقع شود . این وزنه، این مانع در هر حال مقابل و بر پشت نیروهای چپ بود . رژیم می‌کوشد که از بین رفتن آن "به نفع اسلام" تمام شود . نیروهای چپ می‌توانند از آن عبور بگیرند . باید دید کدام هشیار ترند .

و. سخن

۱۰ - یاد زمانی بخیر که در هنگام انتخابات ریاست جمهوری، بازرگان می‌گفت گرچه همه گوشت‌مطلب را بریده‌اند من به استخوانش هم راضی هستم (هنگام اعلام کاندیدائی حضرتشان) .



منتشر کرده ایم

۱۱۱۱۱۱۱۱

از سازمان وحدت کمونیستی

- استالینیم (تبادل نظر با سچفخا ، دفتر دوم)
- اندیشه " مائوتسه دون و سیاست خارجی چین (تبادل نظر با سچفخا ، دفتر سوم)
- چه نباید کرد ؟ نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده
- "رهائی تئوریک" ، شماره های ۱، ۲، ۳ و ۴
- آنتی دورینگ (دفتر اول)
- در تدارك انقلاب سوسیالیستی
- انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی
- مکاتبات مارکس و انگلس درباره " ماتریالیسم تاریخی

- مارکسیسم و حزب ، نوشته " جان مالدینس (در باره " نظرات مارکس ، لنین ، روز الوگراسبورگ ، تروتسکی ، و گرامشی در مورد سازماندهی)
- تروتسکیسم ، سقط دیالکتیک لنینی
- قصاص و مقررات آن
- کارل مارکس ، درباره " جنگ
- مبارزات طبقاتی در السالوادور
- کارل مارکس ، فراموشی های ماقبل سرمایه داری (فصلی از " گروند ریسه ")
- ریازانف ، دخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و هردریک انگلس
- سالاما ، والیه ، دخلی بر اقتصاد سیاسی
- نقدی بر تتر " راه رشد غیر سرمایه داری "
- بخشی پیرامون تئوری انقلاب ، نقدی بر نظرات سازمان رزندگان

از هواداران سازمان وحدت کمونیستی در ایران

- نقدی بر " درباره " تضاد " اثر مائوتسه دون
- پل سوئیزی ، نقدی بر " مبارزه " طبقاتی
- در شورای " از شارل پتلهایم
- سیاست حزب توده ، قبل از انقلاب ، بعد از انقلاب
- درباره " شوراهای
- انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت

گزیده ئی از مقاله های " رهائی "

- فدائیان اسلام ، مشروعه طلبی
- نقدی بر نظرات سازمان پیکار
- نقدی بر نظرات سازمان راه کارگر
- نقدی بر نظرات سچفخا
- نقدی بر نظرات " شورای متحد چپ "
- درباره " سازمان انقلابی "
- درباره " سازمان مجاهدین خلق ایران
- برخوردی به قطعنامه های کنگره " دوم کوه له

از دیگران

- روی مد و ف ، در دادگاه تاریخ (حقایقی درباره " دوران حاکمیت استالین)
- احمد شاطو ، کاشفان فروتن شوکران

مطلوبترین راه سرنگونی رژیم ولایت فقیه که می تواند علاوه بر این منجر به سرنگونی مجموعه ی رژیم اسلامی، هراس دوگرایش آن، و طرد بسیاری از توهّمات، و خرافات و فرهنگ ضد انسانی و ۱۴۰۰ ساله ی رژیم اسلامی گردد، وقوع جنبش توده های است. ولی جنبش خود انگیزه ی توده های از پیش خبر نمی کند، عموماً بدون خواست و یا اطلاع و پیش بینی این یا آن سازمان و این یا آن عنصر آگاه بوجود می آید و می تواند در روند خود به اشکال عالی تر و حتی به عالی ترین شکل خود، یعنی قیام مسلحانه ی توده های برسد. ولی مهم ترین و ناشناخته ترین بخش آن انگیزه هائی است بمثابه ی جرقه در انبار باروت موجب براه افتادن چنین جنبش می گردد. یافتن این انگیزه ها و مکانیسم ها مهمترین وظیفه جنبش چپ است. این جنبش چگونه و از کی براه خواهد افتاد؟ پاسخ به این سؤال را پیش از وقوع واقعه نمی توان قاطعانه داد. ولی آنچه را می توان از هم اکنون و با توجه به تجربیات گذشته با قاطعیت بیان کرد اینست که نقش سازمان های سیاسی و عناصر آگاه در فراهم کردن شرایط ذهنی حرکات اعتراضی و قیامها، و یاری رسانیدن و شرکت فعال در آنها در صورت وقوع به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست. هر چند این سازمان ها و عناصر و رهبران سیاسی غالباً بسیار دیر و پس از شروع حرکات توده های و عمدتاً برای شکل دادن به آنها وارد میدان می شوند، ولی توده ها برای حرکت و اعتراض در انتظار کسب اجازه نمی نشینند. //

نشانی: I.S.F.
BOX 88
172 23 SUNDBYBERG
SWEDEN

بها معادل مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا